

سنت ستیزی

دکتر محمد اخوان

استادیار گروه معارف اسلامی - دانشگاه کاشان

چکیده :

جهت گیری اصلی این نوشتار این است که واپس گرایی قرن اول هجری و توقف تولید علم و رشد فرهنگی در آن مقطع را نشان دهد . ابتدا به تعریف سنت نبوی (ص) و ازس آن پرداخته ایم . سپس سنت ستیزی به عنوان رخداد تاریخی تلخی مطرح شده ، نمونه هایی ارایه شده است .

میدان داری مرتجعانه اهل کتاب در پگاه اسلام ، اتفاق تلخ دیگری بوده که بدان توجه شده است . موضوعات مهم دیگری از قبیل دامن زدن به جعل حدیث ، صحابه محوری ، سبک شماری قرآن و رو کردن به داستان سرایی نیز مورد بررسی قرار گرفته است . بخش دیگر این مقاله به توجیحات ناروا در مورد

سنت ستیزی در سده اول و پاسخ به آنها اختصاص یافته است . درباره نهی از تدوین حدیث به تفضیل سخن رفته به احادیث آن پاسخ داده ایم . علل حقیقی سنت ستیزی از قبیل وفا داری به سنت های قبیلگی ، قدرت طلبی ، رقابت های تاریخی و جاهلی و ... نیز تبیین شده اند .

کلید واژه ها :

سنت ، بدعت ، فتوی ، اجتهاد ، آهل کتاب ، جعل و وضع حدیث ، حدیث ، حدیث سوزی ، نهی تحریمی و تنزیهی ، نسخ ، کتابت ، سنت های جاهلی

سنت ستیزی عنوانی است که به جای جلوگیری از تدوین حدیث برگزیده ام . زیرا در تاریخ اسلام ، دامنه فاجعه و انحطاط فرهنگی بسی گسترده تر از جلوگیری از تدوین حدیث بوده است .

جلوگیری از نقل حدیث ، توسل به زور و خشونت برای جلوگیری از بازگویی حدیث ، به زندان افکندن راویان حدیث در زمان خلیفه دوم - عمر - پیش گرفتن سیاست هایی برای ریشه کنی اسلام - که شرحش در این مقاله می آید - اموری بوده اند که در سده اول هجری اتفاق افتاده است . به این ترتیب ابعاد فاجعه بسیار گسترده است و در جلوگیری از تدوین حدیث خلاصه نمی شده است . در نتیجه ، عنوان « سنت ستیزی » برای پژوهش کنونی مناسب تر است .

در این مقاله به بررسی موضوعات زیر می پردازیم :

۱. تحریر محل نزاع ، فاجعه فرهنگی :

تبیین موضوع مورد بحث و بازگویی اهمیت آن کاری است که ابتدا انجام می

گیرد . در این خصوص بیان نکات زیر ضروری است .

۱/۱. تعریف سنت و جایگاه آن : به مجموعه سخنان ، عملکردها و تقریرها یا

موضع گیری های پیامبر اسلامی (ص) و سایر معصومان (ع) سنت اطلاق

گردیده است . ( مظفر ، محمد رضا « اصول الفقه » ، ج ۳ ، صص ۶۱ و ۶۲ ) .

سنت یا سیره آن بزرگواران به دلیل عصمتشان ، پس از قرآن ، دومین منبع

تشریح در اسلام بوده از این رو ، سنت از جایگاه بس بلندی برخوردار است (

همان ، صص ۶۱ و بعد ) .

خود قرآن به روشنی به این امر تصریح کرده است : « و لقد کان لکم فی رسول

الله اسوه حسنه » به راستی رسول خدا الگوی خوبی برای شماست « احزاب . /

۲۱ ؛ « فان تنازعتم فی شئی قرده الی الله و الی الرسول ، اگر در چیزی دچار

درگیری شدید آن را به خدا و فرستاده اش ارجاع دهید « نساء / ۵۹ ؛ « اطیعوا

الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم ، از خدا ، رسول و صاحبان ولایت اطاعت

کنید « همان آیه ، « فلا و ربک لا یومنون حتی یحکموا فیما شجر بینم ،

سوگند به خدایت مردم ایمان نمی آورند مگر اینکه تو را مرجع درگیری های

خود قرار دهند « نساء / ۶۵ ؛ « انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین

یقیمون الصلوه و یوتون الزکوه و هم راکعون ، فقط زمامدار شما خدا، فرستاده اش و کسی است که هنگام رکوع نمازش در راه خدا انفاق کرد « مائده / ۵۵ : »  
النبی اولی بالمومنین من انفسهم ، پیامبر از خود مردم به دخالت در سرنوشتشان سزاوارتر است « احزاب / ۳۶ .

با توجه به این آیات و مانند اینهاست که برای پیامبر (ص) و ائمه (ع) مناصبی در نظر گرفته سنت و سیره آنان لازم الاتباع می شود . پیامبر گرامی اسلام (ص) دارای مناصب سه گانه نبوت ، قضاء و رهبری بوده است . ائمه (ع) معصومین نیز غیر منصب نخست از دو مقام دیگر برخوردار بوده اند .

۱/۲ . سنت ستیزی حقیقت تلخ تاریخی ، سیاست کتاب سوزی :

سنت ستیزی فاجعه ناگواری است که سابقه اش به دوران حیات خود پیامبر اسلام (ص) می رسد . شرح این مطلب را بعداً می آوریم - و پس از ایشان به شدت رخ نموده است . به ابعاد این فاجعه قبلاً اشاره کردم .

سیاست کتاب سوزی و حدیث سوزی را خلیفه اول - ابوبکر - ابداع کرد ( ابوعبدالله ، شمس الدین محمد الذهبی ، « تذکره الحفاظ » ، ج ۱ ، ص ۵ ) و خلف برگزیده وی ( عمر ) ، دنبال کرد ( خطیب بغدادی ، « تقییه العلم » ، صص ۴۹ و ۵۳ ) .

ما در اینجا از بازگویی روایات تاریخی - برای رعایت و اختصار - خود داری کرده به معرفی منابع بسنده می کنیم .

ارزیابی این رخداد تاریخی و سیاست یاد شده را برای ادامه این گفتار می گذارم و اکنون به بازگویی شواهد تاریخی مربوط به مساله سنت ستیزی می پردازم . تا بدین طریق ، به عمق فاجعه سنت ستیزی و سوء نیت مجریان سیاست مزبور پی برده به کشف انگیزه های حقیقی آنان در به کار گیری سیاست سنت ستیزی آگاه شویم .

۱/۳ . شواهدی بر سیاست سنت ستیزی :

مجموعه ای از عملکردها و موضع گیری ها از به اصطلاح خلفای پیامبر اسلام (ص) و عمالشان در تاریخ ثبت شده که بیانگر دشمنی آنان با اسلام و پیامبر (ص) بوده ، ادعای آنان در اینکه خلیفه پیامبرند را ابطال می کند . در این موضوع یاد آوری موارد زیر سودمند است :

۱/۳/۱. کینه توزی های شرم آور : در این زمینه بازگویی چند نمونه لازم است : « ابن شبه » نویسنده « تاریخ المدینه » گوید : « شریح بن حارث نمیری ، کارگزار پیامبر اکرم (ص) بر قبيله اش بود که در زمان ابوبکر نیز ابقا شد ، لیکن هنگامی که عمر به خلافت رسید ، وی نزد خلیفه رفته نامه پیامبر (ص) را به او نشان داد . عمر نامه مزبور را گرفته زیر پای خود نهاده گفت : تو دیگر عامل نیستی ، بازگرد و او - یعنی پیامبر (ص) - جز شاهی نبود ! » ( ابوزید عمر بن شبه النمیری البصری ، « تاریخ المدینه المنوره » ، ج ۲ ، ص ۵۹۶ ) . نیز صاحب « تاریخ الخمیس » آورده است که : « عمر کوشید مردم را از زیاد طواف کعبه

کردن باز دارد و در توجیه آن گفت « ترسیدم مردم به این خانه خو گرفته هیبت آن از دل آنان زدوده شود! » ( حسین بن محمد بن الحسن الدیاری بکری ، « تاریخ الخمیس » ، ج ۱ ، ص ۱۲۴ )

« ابن حزم » در « المحلی » آورده است : « عثمان نماز را در « منا » قصر نمی خواند ، جنانکه پیامبر اسلام ( ص ) در آنجا نماز را شکسته می خواند ، یک بار که عثمان مریض بود مردم از حضرت علی ( ع ) خواستند که امامت جماعت در منا را بر عهده گیرد . ایشان فرمود : اگر می خواهید باید مانند پیامبر ( ص ) نماز گذارم ، یعنی نماز را شکسته می خوانم ، مردم گفتند : نه مانند عثمان باید نماز بخوانی و ایشان خودداری کردند » ( احمد بن سعید بن حزم اندلسی ، « المحلی » ، ج ۴ « ص ۲۷۰ ) .

هنگامی که « معاویه » کارگزار عمر در شام بود مبادرت به ریا خواری و استفاده از ظرف های طلا و نقره کرد . « ابوالدرداء » یکی از اصحاب پیامبر اسلام ( ص ) به استناد سخن ایشان به معاویه اعتراض کرد . اما او گفت : به نظر من این کارها عیبی ندارد ! ابودرداء تصمیم گرفت از شام ، سرزمینی که معاویه حاکم آن است ، خارج شود . این در حالی بود که عمر از سخن و کار معاویه آگاه شد و به این بسنده کرد که کسی را نزد معاویه فرستاده او را از تکرار آن کارها نهی کرد ولی برای کارهای انجام شده او را مجازات نکرده او را نیز عزل نکرد . ( ابن

ابی الحدید معتزلی « شرح نهج البلاغه » ، ج ۵ ، ص ۱۳۰ ، و نیز احمد بن حنبل « مسند » ج ۵ ، ص ۳۱۹ .

مطف بن مغیره گوید : « معاویه بر مغیره ، ضمن حدیثی که از ملک ابوبکر ، عمر و عثمان یاد کرد و اینکه سلطنت آنان پایان گرفت و یادشان نیز از میان رفت ، گفت : اما برادر هاشم - یعنی پیامبر اسلام (ص) یادش باقی است و روزانه پنج نوبت در اذان نام او را فریاد می کنند . ای بی مادر - خطاب به مغیره - با این وصف دیگر چه می توان کرد ؟ نه به خدا قسم ، جز به دفن کامل این نام راضی نمی شوم ! » ( ابن ابی الحدید معتزلی ، « شرح نهج البلاغه » ، ج ۵ ، صص ۱۲۹ و ۱۳۰ ، نیز علی بن حسین بن علی المسعودی ، « مروج الذهب » ، ج ۳ ، صص ۴۵۴ ، ۴۵۵ )

اکنون جای شگفتی ندارد که از زبان یزید فرزند معاویه بشنویم که خطاب به سر مبارک امام حسین (ع) شعر ابن زبیری را بخواند که هاشم با ملک بازی کرد در حالی که خبری در کار نبود و وحی نازل نشده بود و ولید بن عتبه عامل عثمان بر کوفه ابن زبیری را تحسین کرده خود را بر آیین وی ، هنگامی که این شعر را سروده دانسته است ( التستری ، محمد تقی « نهج البلاغه فی شرح نهج البلاغه » ج ۳ ، ص ۲۲۹ )

نمونه دیگر مربوط به مروان خلیفه اموی است : « هنگامی که مروان مشاهده کرد ابویوب انصاری صحابه پیامبر اسلام (ص) چهره خود را بر قبر پیامبر (ص)

نهاده به او گفت : می دانی چه می کنی ؟ او گفت : آری نزد پیامبر آمده ام نه سنگ ( احمد بن حنبل ، مسند ، ج ۵ ، ص ۴۲۲ ) .

آخرین نمونه ، مربوط به حجاج بن یوسف ثقفی ، کارگزار عبدالملک مروان خلیفه اموی بر کوفه است . جاحظ گوید : « حجاج در خطبه ای در کوفه گفت وای بر آنان که قبر پیامبر (ص) را زیارت می کنند . آنان بر چوب ها و استخوان های پوسیده ای طواف می کنند ! چرا گرد قصر عبدالملک طواف نمی کنند ؟ آیا نمی دانند که خلیفه کسی ، از فرستاده او بهتر است ؟! ( ابن ابی الحدید معتزلی ، شرح نهج البلاغه ، ج ۱۵ ، ص ۲۴۲ ) نیز حجاج به عبدالملک نوشت که خلیفه مرد ، نزد کسانی از فرستاده وی برتر است . نیز خلفا ، ای امیر المومنین ، از پیامبران بالاترند ( ابن عبد ربه الاندلسی ، « العقد الفرید » ج ۵ ، صص ۵۱ تا ۵۳ ، نیز رک للسید جعفر مرتضی العاملی ، « المدخل لدراسه السیره النبویه » ص ۳۰ ) .

باز آورده اند که حجاج مدعی شد وحی آسمانی از خلیفه اموی قطع نشده است ! حجاج عبدالملک را معصوم می دانسته و معتقد بوده که جز طبق وحی آسمانی عمل نمی کند . با این وصف ، صاحب لسان المیزان ، مخالف حجاج را مخالف اسلام دانسته است ( همان ، ج ۵ ، ص ۲۶ ، نیز « المدخل لدراسه للسیره للنبویه » ، صص ۳۱ و ۳۲ به نقل از تهذیب تاریخ دمشق ، ج ۴ ، ص ۷۳ ) .

۱/۳/۲. مدل سازی و بدیل پروری : اقدام دیگر برخی خلفای اموی و عباسی و یا کارگزاران آنها که گویای دشمنی ریشه ای آنان با دین است ، مدل سازی شان در برابر شعائر اسلامی و بدیل پروری های آنان در مقابل معارف اسلامی است . برخی از مهمترین بدیل سازی های آنان ، مانند بهای زیاد به شعر ، حماسه سرایی برای فزوی کردن قرآن ، را در ادامه این مقاله ، ملاحظه خواهید فرمود ، اکنون به گونه ای مدل سازی سخیف ، توجه فرمایید :

هنگامی که عبدالله بن زبیر مکه و حجاز را تسخیر کرد ، عبدالملک بن مروان خلیفه وقت اموی ، مردم را از حج باز داشت و آنان اعتراض کردند . سپس عبدالملک بر صخره و مسجد الاقصی گنبدی فراز کرد تا مردم به جای مکه به آنجا رفته و دلهاشان متوجه آنجا شود . از آن پس مردم طواف صخره طواف کرده ، آنجا وقوف نموده ، عید قربان ، قربانی کرده و سرهایشان را می تراشیدند . عبدالملک در وصف صخره می گفت : این صخره رحمان است که خدا پایش را بر آن نهاده است ! ( احمد بن ابی یعقوب ، مشهور به یعقوبی « تاریخ یعقوبی » ج ۲ ، صص ۲۰۴ و ۲۰۵ ، ترجمه دکتر محمد ابراهیم آیتی . نیز « المدخل الدراسة السیره النبویه » ص ۳۵ ، به نقل از « للبدایه و النهایت ابن کثیر » و « الحیوان الکبری » «و السنه قبل التدوین » )

جنایت و فاجعه آفرینی عبدالملک به آنجا رسید که قبله را از کعبه به بیت المقدس تغییر داد ( عمرو بن بحر بن محبوب الکنانی ، مشهور به جاحظ ، « رسائل جاحظ » ج ۲ ، ص ۱۲ ) .

متوکل همتای عباسی عبدالملک نیز کار او را در سامراء تکرار کرده در مقابل خانه خدا کعبه ای در آنجا بنا کرد ( ابوعبداله ، محمد بن احمد مقدسی ، « احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم » ص ۱۷۰ )

خالد قسری یکی از کارگزاران اموی گوید : « قسم به خدا اگر خلیفه به من دستور دهد سنگ سنگ کعبه را ویران کنم ، می کنم . به خدا وی نزد خدا از پیامبران او بالاتر است » ( جعفر مرتضی العاملی ، « المدخل دراسه السیره للنبویه » صص ۳۲ و ۳۳ ، به نقل از « لاغانی » و « تهذیب تاریخ دمشق » . )  
نیز از او نقل شده که : « اگر خلیفه به من دستور دهد کعبه را کاملاً ویران کرده ، سنگهایش را به شام حمل می کنم » ( همان ، ص ۳۳ به نقل از « الاغانی » ) .  
شرم آور تر از این اهانت ها نسبت به خانه خدا و قرآن و ... هم از امویان در تاریخ ثبت شده که از بازگویی آنها خودداری می کنم ( همان ، صص ۳۳ و ۳۴ به نقل از « عقلاء المجانبین » « الفتوح لابن اعثم » « تهذیب تاریخ دمشق » و « الاغانی » . )

۱/۳/۳ . سنت ستیزی در زمان حیات پیامبر (ص) : وقاحت سران منافق و مسلمان نمای قریش ، بدان حد بود که در زمان حیات پیامبر اسلام (ص) علناً از

ضبط سخنان ایشان نهی می کردند و این خود شاهی قومی بر آینده نگری آنها ، زمینه سازی برای رسیدن به قدرت و دشمنی عمیق با دین و پیامبر (ص) است .

عبدالله بن عمر و بن العاص می گوید : « تما م سخنان پیامبر (ص) را یادداشت می کردم تا فراموش نکنم . اما قریش مرا از این کار نهی کردند و گفتند هر چه از ایشان می شنوی می نویسی در حالی که او بشری است که در حال خشم و شادی سخن می گوید . در نتیجه از نوشتن خود داری کرده ، که رسول خدا (ص) را ملاقات کرده وی را باز گفتم . ایشان فرمودند : بنویس ، سوگند به آن کس که جانم در دست اوست جز سخن حق از دهانم خارج نمی شود » ( خطیب بغدادی ، « تقييد للعلم » ص ۸۰).

دقت در سخن منافقان قدرت پرست قریش که پیامبر اسلام (ص) را تنها بشری معمولی می دانسته اند ، کافی است که ما را بر نیات پلید و بی اعتقادی آنان نسبت به مقام نبوت آگاه کند .

۱/۳/۴ . بدعت گذاری و جلوگیری از عمل به سنت نبوی : اقدام دیگر سران نفاق و فتنه ، پس از پیامبر (ص) جلوگیری از عمل به سنت ایشان بوده است . این کار ، گامی فراتر از جلوگیری از تدوین حدیث و بدون هیچ گونه توجیه و استدلال خرد پسندی بوده است . این امر نیز شاهد مهمی بر سنت ستیزی و بی پروایی آشکار است .

نمونه های زیر ، بدعت گذاری ها و بازداشتن مردم از عمل به سنت نبوی (ص) به شکل های گوناگون است . بیان این نکته لازم است که موارد زیر بخشی از بدعت گذاری ها و سنت ستیزیهاست :

۱/۳/۴/۱ . با اینکه پیامبر اسلام (ص) از نماز تراویح - بیست رکعت نماز نافله در شب های ماه رمضان - نهی فرموده بوده اند ، اما عمر این بدعت گذاری را مرتکب شد و آن را به جماعت تشریح کرد ، تا جایی که در عهد امیر المومنین (ع) در کوفه ، مردم مرتکب این بدعت می شدند و ایشان از ادامه آن جلوگیری کردند در حالی که مردم از این کار ناراحت شدند ( علامه مجلسی (ره) ، « بحار الانوار » ج ۳۱ ، صص ۷ تا ۱۵ ) .

۱/۳/۴/۲ . بدعت دیگر خلیفه دوم وضع خراج بر اراضی عراق و پرداختن خمس آن زمین ها به صاحبان خمس و وقف آن اراضی بر همه مسلمانان بود . در این زمینه بدعت های متعددی وجود دارد که مرحوم علامه مجلسی (ره) بدان ها اشاره فرموده است . ( همان ، ج ۳۱ ، صص ۱۵ تا ۲۰ ) .

۱/۳/۴/۳ . خلیفه دوم بر میزان جزیه افزود . این نیز بدعت دیگری بوده است ( همان ، ج ۳۱ ، ص ۲۰ ) .

۱/۳/۴/۴ . بدعت گذاری دیگر عمر در مورد حکم به وقوع سه طلاق در یک مجلس بوده است ( همان ، ج ۳۱ ، صص ۲۶ و بعد ) .

۱/۳/۴/۵. تغییر مکان مقام حضرت ابراهیم (ع) در مسجد الحرام از دیگر اقدامات نادرست عمر بوده است ( همان ، ج ۳۱ ، ص ۲۸).

۱/۳/۴/۶. اعمال خشونت های بی مورد ، خلاف شرع بی شمار عمر و شلاق زدن های وی که در تاریخ ثبت شده است ( همان ، ج ۳۱ ، صص ۲۸ تا ۳۲ ).

۱/۳/۴/۷. خلیفه دوم بنی تغلب ، گروهی از مسیحیان عرب را از پرداخت جزیه ، معاف کرد و این در حالی بود که در بالا اشاره کردیم که در موارد دیگر بر میزان جزیه افزوده بود ( همان ، ج ۳۱ ، صص ۲۸ تا ۳۲ ).

۱/۳/۴/۸. کار دیگر عمر برداشتن جمله « حی علی خیر العمل » از اذان و گذاشتن « الصلوه خیر من النوم » به جای آن بود ( همان ، ج ۳۱ ، ص ۴۳ ).

۱/۳/۴/۹. اگر عمر مشاهده می کرد کسی پس از نماز عصر ، نافله ای می خواند او را کتک می زد « زید بن خالد الجهنی » یکی از آنها بود که به این خاطر کتک خورد و اظهار داشت : از کارش دست بر نمیدارد زیرا مشاهده کرده که پیامبر اسلام (ص) پس از نماز عصر ، نماز نافله می خوانده است و عمر در پاسخ وی گفت : اگر بیم نداشتیم که مردم نافله عصر را تا شب ادامه دهند آنان را بدین منظور کتک نمی زدیم ( علاء الدین المتقی بن حسام الدین الهمدی « کنز العمال » ج ۸ ، ص ۴۹ ، حدیث شماره ۲۱۸۱۱).

ابو ایوب انصاری نیز از ترس عمر پس از نماز عصر نافله را ترک کرد و پس از مرگ عمر دوباره آن را به جا آورد ( کنز العمال ، ج ۸ ، ص ۴۹ ).

از خدیقه بن یمان صحابی پیامبر (ص) نیز نقل شده که « تا حدی تحت فشار قرار گرفتیم که جز به شکل مخفی نمی توانستیم نماز [ نافله ] بخوانیم » ( جعفر مرتضی العاملی ، « المدخل لدراسة السیره النبویه » ص ۶۶ ، به نقل از صحیح مسلم و صحیح بخاری. ) .

۱/۳/۴/۱۰. نیز خلیفه دوم صریحات حج تمتع و ازدواج موقت را که در زمان پیامبر اسلام (ص) مشروع بود ، تحریم کرد ( بحار الانوار ، ج ۳۰ ، ص ۵۹۴).  
۱/۳/۴/۱۱. اقدام دیگر عمر جلوگیری از افزایش مهریه زنان بوده است ( همان ، ج ۳۰ ، ص ۶۵۵ ) .

۱/۳/۴/۱۲. دستور عمر به سنگسار کردن زن باردار و زن دیوانه ، از قبیل دیگر اقدام های نامشروع عمر بوده است ( همان ، ج ۳۰ ، صص ۶۷۵ و ۶۸۰).  
۱/۳/۵. جلوگیری از اهتمام به قرآن و فهم معانی آن :

با اینکه خلیفه دوم پس از رحلت پیامبر اسلام (ص) شعار « حسبنا کتاب الله » را مطرح کرد ، لیکن در عمل به قرآن نیز بهای لازم را نداد و مردم را از پرسش درباره مفاهیم قرآن نهی کرد ، تا آنجا که به تعقیب و مجارست مردم در این مورد پرداخت .

در همین مورد فردی به نام « صبیغ » رئیس یکی از قبایل عرب را ، صد تازیانه زد ، پس از آن صد ضربه دیگر زد به حدی که خون بر سر و کمرش جاری شد . مردم را نیز از حرف زدن و همنشینی با وی منع کرد .

صبیخ ، یک سال به همین حال با خواری به سر برد تا از دنیا رفت .  
ابن عباس نیز با اینکه نزد خلیفه دوم منزلت والایی داشت ، یک یا دو سال  
درنگ کرد و جرات نمی کرد درباره آیه ای از قرآن ، پرسش کند ( عبدالحسین  
احمد الاعینی النجفی ، « الغدیر فی الکتاب والسنه و الادب » ج ۶ ، صص ۲۹۲ ،  
۲۹۳ ) .

۱/۳/۶ . بازداشتن از قرائت قرآن :

کارهای صوری ، مانند تجوید ، قرائت و .... امور سرگرم کننده ای بود که با  
سیاست خلفای جور ناسازگار نبوده برایشان زیانی نداشت . اما در عین حال به  
دلیل دشمنی ریشه ای و عمیق با قرآن ، حتی از قرائت قرآن نیز جلوگیری می  
کردند . البته و صد البته این کار هیچ توجیهی ندارد .

در تاریخ می خوانیم ابو موسی اشعری به عمر نوشت گروهی از مردم به قرائت  
قرآن مشغول اند و عمر خود را حمد کرد . سال بعد ابو موسی نوشت که بر  
تعداد قاریان افزوده شده است . در سال سوم نیز او به عمر گزارش داد . عمر  
در حالی که پاسخ او را داده خدا را حمد کرد افزود : قوم یهود زمانی به هلاکت  
رسیدند که قاریان آنان زیاد شدند ! و این در حالی بود که او به کعب الاحبار  
یهودی به ظاهر مسلمان شده اجازه داده بود که تورات را شبانگاه و اوقات روز  
بخواند ( جعفر مرتضی العاملی ، « المدخل لدراسه السیره النبویه » ص ۷۰ ) تو  
خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل .

۱/۳/۷. انحصاری شدن فتوا :

هنگامی که تدوین و بازگویی حدیث ممنوع شده از فهم قرآن جلوگیری شد ، پرسش این است که چگونه باید به سوالات مردم و نیازهای تازه پاسخ داد ؟ طبیعی است که در این شرایط باید با بهره گیری از اجتهاد فقیهان واجد شرایط به هدف رسید .

اما آنچه در زمان خلفای سه گانه ، به ویژه اتفاق افتاد ، کنار زدن امیرالمومنین علیه السلام و دیگر صحابه راستین و عالم و انحصار کردن فتوا در امیران و چند نفر شناخته شده همسو با سیاست های خلفا بود ( همان ، صص ۷۸ تا ۸۶ ) . حضور امثال کعب الاحبار و ابوهریره نیز در صحنه به عنوان مفتی روشنگر انحطاط شدید جامعه نوپای اسلامی در قرن اول هجری است .

۱/۳/۸. پرداختن به علم انساب و شاعر پروری : دو مورد دیگر از جایگزین سازی سنت ستیزان ، جایگزین سازی نسب گرایی و شعر گرایی به جای قرآن ، سنت بوده است .

می دانیم که اسلام با تفاخر قومی و برتری جویی های قبیلگی به شدت مخالفت کرده است . در حدیثی از پیامبر اسلام (ص) می خوانیم : « دانستن علم انساب مردم سودی ندارد و ندانستن آن زیانی ندارد ( کنز العمال ، ج ۱۰ ، ص ۲۱۸ ) . و در حدیث دیگری از ایشان نقل شده که : « عالمان انساب دروغ

گویند ، خدای بزرگ گوید در گذشته دوران های بسیاری سپری شده است » ( همان ، ج ۱۰ ، ص ۲۱۸ ) .

اما در عین حال عمر بن الخطاب ، مقررری نظامیان را بر اساس ویژگی های و امتیازات قبیله ای آنان تنظیم می کرد . وی بصره و کوفه را نیز بر اساس ساخت قبیله ای این دو شهر ، سامان داد ( المدخل لدارسه النبویه ، صص ۹۲ و ۹۳ ) . معاویه نیز « دغقل بن حنظه سدوسی » را استخدام کرد تا به فرزندش یزید دانش انساب را بیاموزد ( همان ، ص ۹۳ ) .

در مورد شعر نیز دیدگاه قرآن را نمی توان از یاد برد که : « گمراهان از شاعران پیروی می کنند / شعراء ، ۲۲۴ ، به علاوه از پیامبر اسلام (ص) نقل شده است : « شاعران در هر کار بیهوده ای غرق اند ( صحیح بخاری ، بخش ادب ، صص ۷۰ و ۹۰ ، به نقل از « المعجم المفهرس لالفاظ الحدیث النبوی (ص) » ج ۳ ، ص ۱۳۵ ) . نیز ایشان از شعر خوانی در مساجد نهی کردند ( مسند احمد حنبل ، ج ۲ ، ص ۱۷۹ ، ج ۳ ، ص ۴۳۴ ) . همین طور فرمودند « ام والقیس » پیشاپیش شاعران به سوی جهنم حرکت خواهد کرد ( همان ، ج ۲ ، ص ۲۲۸ ) . نیز فرمودند « اگر درون کسی از چرک پر باشد بهتر است تا از شعر انباشته باشد » ( مسند احمد بن حنبل ، ج ، ص ۱۸۱ ) .

اما خلیفه دوم سیاست شعر گستری و شاعر پروری را پیشه کرد . او به نوشتن اشعار و نگهدارشان دستور داد و دیوان های شعر ، زیر نظر وی تنظیم شده ،

افرادی را به ترمیم دیوانهای فرسوده گماشت ( جعفر مرتضی العاملی ، « المدخل لدراسة السیره النبویه » ص ۹۱ به نقل از الاخوانی طبع ساسی ، ج ۴ ، صص ۵ و ۶ ) .

مالک بن انس در « الموطاء » خویش آورده است که عمر جایگاهی را که « بطیحاء » نامیده می شد بنا کرد تا در آنجا به کار شعر پرداخته شود ( الکتانی ، عبدالکبیر ، « نظام المکوفه النبویه المسمی التراتیب الاداریه » ، ج ۲ ، ص ۳۰۰ ) .

نیز نقل شده که عمر تصمیم گرفت شعر شاعران را بنویسد . بدین منظور به مغیره بن شعبه والی کوفه دستور داد تا شاعران را گرد آورده و اشعار آنان ، مربوط به جاهلیت و پس از ظهور اسلام را جمع اوری کرده برای عمر بفرستد ( المدخل لدراسة للنبویه » ص ۹۲ ، به نقل التراتیب الاداریه ، ۲/۲۵۵ و انحطاطا المقریزیه ، ۳/۱۴۳ )

راستی این میزان اهمیت خلیفه دوم به شعر و برخورد دوگانه ی وی با شعر و سنت برای چه بوده است !؟

۱/۳/۹ . بها دادن بیش از حد به اهل کتاب :

آگاهی از موضع منفی اسلام نسبت به اهل کتاب ، عمدتاً یهود و نصاری ، نگاشته مستقلی را طلبیده از حوصله این مقاله بیرون است . لیکن اجمالاً باید به این حقیقت توجه داشته باشیم که اسلام به عنوان آخرین دین الهی ، کاملتر

از سایر ادیان است و پس از ظهور آن ، منطقی نیست که کسی به سراغ ناقصترها برود .

اکنون باید توجه کنیم که اقدام دیگر سنت ستیزان در صدر اسلام ، بها دادن بیش از اندازه به اهل کتاب و این خود شاهد دیگری بر سوء نیت آنان به شمار می آید . در این بخش توجه به نکات زیر سودمند است :

۱/۳/۹/۱ . اقدام عمر در زمان حیات پیامبر اسلام (ص):

پیشینه ناشایست عمر در زمان حیات پیامبر (ص) نیز گرایش به اهل کتاب بوده است ، تا حدی که ایشان وی را احمق و بی باک نام نهاده اند : « جابر بن عبدالله انصاری گوید : عمر بن الخطاب کتابی را که از برخی اهل کتاب به دست آورده بود نزد پیامبر آورده و ایشان آن را خوانده غضبناک شدند و فرمودند : « ای فرزند خطاب ، در این مورد حماقت و بی باکی نشان می دهی !؟ قسم به آن کس که جانم در دست اوست . برای شما [ آیینی یا کتابی ] پاک و نورانی آوردم . در هیچ زمینه ای از اهل کتاب چیزی نپرسید تا در نتیجه مطلب حقی را بگویند و شما آن را دروغ پندارید یا باطلی گویند و شما آن را تصدیق کنید . قسم به آن کس که جانم در دست اوست اگر موسی (ص) زنده بود راهی جز پیروی از من نمی داشت » ( مسند احمد حنبل ، ج ۱ ، صص ۳۸۷ ، ۴۷۰ ، ۴۷۱ . ج ۴ ، ص ۲۶۶ ، نیز سنن دارمی ، ۱۵/۱ ) .

در نقل دیگری آمده است که پیامبر (ص) با دست مبارک خویش کاملاً کتابی را که عمر آورده بود با آب دهان محو کرد (کنز العمال، ج ۱، صص ۳۷۲، ۳۷۳).

۱/۳/۹/۲. لقب فاروق برای عمر: یهود و کعب الاحبار - یهودی مسلمان نما - به خاطر تقرب به عمر لقب «فاروق» را به وی اعطا کردند! (ابی الغداء، حافظ، ابن کثیر، «البدایه و النهایه» ج ۷، ص ۱۳۳) طبیعی بوده که این خدمت آنها که موجب شگفتی خلیفه هم شده بود، بی پاداش نماند و چنانکه به زودی مشاهده خواهیم کرد خلیفه به بهترین شکل جبران کرده است.

۱/۳/۹/۳. توجیحات بی مورد: واضح است که گرایش به اصل کتاب، علی‌رغم نهی صریح قرآن (مائده / ۵۱، ۵۷، آل عمران / ۱۱۸، ممتحنه / ۱) و پیامبر اسلام (کنز العمال، ج ۱، صص ۲۰۰ تا ۲۰۲) اجتهاد در مقابل نص است و عجیب این است که سنت ستیزان و بیگانه پرستان، کوشیده اند در این زمینه کار خود را با سیره احادیث پیامبر (ص) توجیه کنند.

مثلاً مدعی شده اند که ایشان یک سال همه شب تا صبح برای مردم از قوم یهود سخن می‌گفته و جز برای نماز بر نمی‌خواستند (مسند احمد حنبل، ج ۴، صص ۴۳۷، ۴۴۴). و یا اینکه ایشان به عبد الله بن سلام دستور داده یک شب قرآن و شب دیگر تورات بخواند (احمد بن عبدالله الاصفهانی، مشهور به ابی نعیم «ذکر اخبار اصبهان» ص ۸۴) حدیث دیگری نیز از زبان پیامبر اسلام (ص) نقل کرده اند که فرمودند «حدثوا عن بنی اسرائیل و الاحرج

« یعنی بی مهابا درباره یهود گفتگو کنید ( کنز العمال ، ج ۱۰ ، ص ۲۲۳ ، حدیث شماره ۲۹۱۷۷ ) .

لیکن با عرضه حدیث اول و سوم به حدیثی که در بالا آوردیم و احادیث نهی پیامبر (ص) از اقتباس از اهل کتاب نتیجه می گیریم که مراد ایشان افشاگری درباره یهود و بیان عیب های آنان بوده است ، نه اینکه ایشان در مقام مدح بوده و خواسته از آنها ستایش کند .

حدیث مربوط به عبدالله بن سلام نیز علی الاصول نادرست و با قرآن ناسازگار بوده ، پذیرفتنی نیست .

۱/۳/۹/۴ . موضع اهل کتاب نسبت به اسلام :

پس از ظهور اسلام ، اهل کتاب و عمدتاً یهود ، نسبت به اسلام موضع خصمانه گرفته از روباوی مستقیم نظامی نیز خود داری نکردند . گروهی از یهود نیز که مسلمان شدند بیشتر ، اسلامشان مصلحت اندیشانه و ظاهری بود و پیوسته بهانه هایی تراشیده و انتظارهای نابجایی داشتند .

مثلاً عبدالله بن سلام از پیامبر (ص) اجازه خواست که به آیین قبلی اش یعنی یهودیت ، شنبه ها را تعطیل کند و در نمازش تورات را بخواند اما ایشان به او اجازه نداد و او هم از پیامبر (ص) اطاعت نکرد ( علی بن برهان الدین الحلبي ، « السیره الحلبیه » ج ۱ ، ص ۲۳۰ )

در نقل دیگری نیز هست که گروهی از اهل کتاب پس از مسلمان شدن نزد پیامبر (ص) آمده از ایشان خواستند روز شنبه را گرامی داشته شبها را با خواندن تورات سپری کنند. در این خصوص آیه «یا ایها الذین آمنوا ادخلوا فی السلم کافه ، همگی تسلیم حق شوید» بقره / ۲۰۸ ، نازل شد (عبدالرحمن جلال الدین السیوطی ، «الدر المنثور» ، ج ۱ ، ص ۵۷۹) در روایت دیگر آمده است ، عبدالله بن سلام و برخی دیگر ، شنبه را گرامی داشته ، شیر و گوشت شتر را مکروه می دانستند و مورد اعتراض مسلمانان قرار گرفتند . آنان گفتند تورات کتاب خداست و ما به آن نیز عمل می کنیم . آن گاه آیه ۲۰۸ بقره نازل شد . ( «السیره الحلبیه» ج ۲ ، ص ۱۱۵)

ترویج اسرائیلیات و مسیحیات و تزریق فرهنگ یهودی و مسیحی به فرهنگ اسلامی و تفسیر و حدیث نیز فجایع دیگری بود که توسط اهل کتاب بروز کرد . در این مورد می توان به کتاب هایی که مربوط به این موضوع است مراجعه کرد ( رک محمد بن محمد ابو شهبه ، «الاسرائیلیات و الموضوعات فی کتب التفسیر» نیز الذهبی ، محمد حسین «الاسرائیلیات» و همو «التفسیر و المفسرون» بخش اسرائیلیات نیز «اضواء علی السنه المحدیه» از محمود ابوریه ، بخش اسرائیلیات آن .

۱/۳/۹/۵ . عادی شدن اقتباس از اهل کتاب :

پس از گرایش صوری امثال کعب الاحبار به اسلام ، راویان بلند پایه و حتی چهره های برجسته ای مانند ابن عباس ، عبدالله بن عمر و بن العاص ، سعید بن المسيب ، انس ، ابی الدرداء و ... به نقل حدیث از او پرداختند ، در حالی که او پیامبر (ص) را درک نکرده و در زمان خلیفه دوم مسلمان شده بود ( در این مورد می توان به مقاله « کعب الحبار نماینده یهود در دشمنی با اسلام » از همین قلم مراجعه کرد ) .

راستی صحابه پیامبر (ص) چه کم داشتند که می بایست شاگردی کعب الاحبار کرده مقبولیت خود را از او کسب کنند ؟ آیا مقتضای استقلال دینی آنان همین بوده است ؟

۱/۳/۹/۶. مدرسه های ویژه :

خلیفه دوم اصحاب پیامبر و بزرگان دین را به مدرسه های ویژه ی اهل کتاب در مدینه که « ماسکه » یا « فاشله » نام داشت ، راهنمایی می کردند تا در آنجا به تحصیل پردازند . خودش نیز بیش از هر کس دیگر به آن مدارس می رفت ( « المدخل دراسه النبویه » ص ۹۹ ، به نقل از « جامع بیان العلم » ج ۲ ، ص ۱۲۳ ، و « المنثور » ج ۱ ، ص ۹۰ و « کنز العمال » ج ۲ ، ص ۲۲۸ ) .

۱/۳/۱۰. گسترش وضع حدیث :

پیامد طبیعی حضور گسترده فرهنگی اهل کتاب در صحنه و سیطره اسرائیلیات و مسیحیات بر افکار مسلمانان ، پدیده وضع حدیث و افزایش

سرسام آور رقم احادیث موضوعه بوده است . در حقیقت یکی از عوامل مهم وضع حدیث ، جلوگیری از تدوین حدیث بوده است . (السید محمد رضا الحسینی الجلالی ، « تدوین السنه الشریفه » ص ۴۹۴ )

طبق اعتراف حدیث شناسان اهل سنت ، رقم احادیث موضوعه دوازده هزار ، چهارده هزار یا سی و پنج هزار حدیث است ( « المدخل الدراسه السیره النبویه » ص ۱۵۷ ، به نقل از « التراتیب الادارته » ج ۲ ، ص ۲۰۸ و ... نیز رک به آثار مستقل در این موضوع مانند « آلاکی المصنوعه از سیوطی و « الموضوعات » از ابن جوزی و « الاسرا المرفوعه » از شوکانی و ... ) .

مرحوم علامه امینی (ره) رقم احادیث موضوعه را قریب پانصد هزار حدیث دانسته است ( علامه امینی ، « الغدیر » ج ۵ ، صص ۲۸۸ تا ۲۹۰ ) .

برخی از پژوهشگران معاصر به این حقیقت توجه کرده اند ( حسین جلالی ، « تدوین السنه الشریفه » ص ۴۹۴ تا ۴۹۷ )

چنانکه گروهی از گذشتگان نیز این وضع را نتیجه منع تدوین حدیث دانسته اند . عقیده « ورائنی » به نقل « ابن ابی الحدید » و نیز عقیده خود وی این بوده که وضع حدیث نتیجه سیاست های ضد علوی معاویه بوده ، بیشتر احادیث جعلی در فضیلت صحابه در زمان بنی امیه ساخته شده است ( « شرح نهج البلاغه » ابن ابی الحدید ، ج ۱۱ ، ص ۴۴ تا ۴۶ )

در این بخش ، سوال جدی و مهم این است که چرا در سده نخست هجری ، پدیده زشت وضع حدیث رخ داده و سنت ستیزان ، با اینکه برخوردهای فیزیکی فراوانی با راویان و نویسندگان حدیث داشته ، با احادیث راستین نبوی (ص) جنگیده اند ، چه تدبیر و اقدامی در مورد جلوگیری از وضع حدیث داشته اند ؟

۱/۳/۱۱ . سیاست افسانه پروری و قصه پردازی :

سیاست زشت دیگر سنت ستیزان به منظور پر کردن خلاء فرهنگی و معنوی ناشی از تحریم مطلق حدیث ، پناه بردن به افسانه ها و قصه ها بود . در این زمینه نیز نقش یهود بارز بوده به گسترش داستان های تورات در جامعه اسلامی پرداخته ، خلفا نیز آنان را یاری رسانده اند .

خلیفه دوم به « تمیم داری » مسیحی مسلمان شده ، اجازه داد که در مسجد النبی (ص) به قصه سرایی پردازد و خودش نیز می نشست و به حرف های او گوش فرا می داد ( جعفر مرتضی ، « المدخل لدراسة السیره النبویه » ص ۱۲۴ ) . نیز گفته شده نخستین قصه پرداز عهد عمر عبید بن عمیر بوده است . ( « تاریخ المدینه المنوره » ج ۱ ، صص ۱۵ و ۱۶ ، نیز « الخطط القریزیه » ج ۲ ، ص ۲۵۴ )

باز آورده اند که معاویه پس از نماز صبح در مسجد نشست به قصه گو گوش فرا میداد ( مسعودی ، « مروج الذهب » ج ۳ ، ص ۲۹ ) .

در قرن اول هجری ، قصه گویی به صورت یک شغل رسمی حکومتی در آمده بوده که برای آن حقوق در نظر گرفته بوده اند ( « تاریخ المدینه المنوره » ج ۱ ، صص ۱۵ و ۱۶ نیز « الخطط القریزیه ، ج ۲ ، ص ۲۵۴ )

سیاست قصه گویی حربه ای کهنه بود که قریش نیز در مقابل پیامبر اسلام (ص) در زمان حیات ایشان از آن بهره گرفتند ، اما از آن نتیجه ای نگرفتند ( ابن هشام ، « السیره النبویه » ج ۱ ، صص ۳۸۳ و ۳۸۴ ) .

۱/۳/۱۲. صحابه محوری :

پدیده دیگر دوران خلفا ، سیاست صحابه موری آنان بود . این سیاست نیز بخشی از سناریوی سنت ستیزی بود . سنت ستیزان با این سیاست می خواستند با پیامبر (ص) مبارزه کنند . اقدام های آنان گواه این بود . افراط های آنها این را می گفت . این سخن که « تمام صحابه پیامبر (ص) عادل کند » ، یا اینکه « هر کس از صحابه انتقاد کند ، زندیق است » یا این حرف که « گناه اهل بدر بخشیده شده است » یا اینکه « صحابه مجتهداند » یا اینکه « کرامت صحابه به این است که در مقابل نص اجتهاد کنند » یا اینکه « صحابه تشریح کرده فتوهایشان سنت است » یا این سخن که « قول صحابی معارض حدیث است » و یا اینکه « عمل صحابی حدیث را تضعیف می کند » یا اینکه « اجماع امت نبوتی دیگر است » و.... ( جعفر مرتضی ، « المدخل لدراسه السیره النبویه » صص ۱۹۸ و بعد ) همگی گواه این است که می خواسته اند چراغ الهی نبوت

را خاموش کنند به ویژه که مقام عصمت نبوی را نادیده گرفته ایشان را در حد فردی فراموش کار و خطاکار یا مجتهدی عادل تنزل دادند ( همان ، صص ۲۱۹ ، ۲۲۰ ) .

۱/۳/۱۳. جنگ و قدرت :

واقعیت تلخ مربوط به خلافت اسلامی ، اسلامی نبودن و صرفاً دنیایی بودن آن است . چینی که در صدر اسلام اتفاق افتاد رابطه ای با دین نداشت . تنها جنگ قدرتی بود میان عده ای که به مشروعیت و مقبولیت یکدیگر اعتقادی نداشتند . اظهارات آنان نسبت به هم و رفتارهایشان در مورد یکدیگر ، این واقعیت تلخ را نشان داده است که خلافت آنها هیچ ربطی به دین نداشته ، پوشش دینی دادن آن نیز از سر ناچاری بوده است .

اظهار نظر خلیفه دوم نسبت به سلفش - که قدرت خویش را حتی بر خلاف اصل شور و بیعت ، در بست بنا به توصیه وی به دست آورده بود - چیزی نیست که به سادگی بتوان از آن گذشت . عمر بیعت با ابوبکر را « فلتة » نامید وفاداران به خلیفه را توان انکار این سخن نبوده و تنها به توجیه آن پرداخته اند ( « بحار الانوار » ج ۳۰ ، صص ۴۴۳ و بعد ، نیز « شرح نهج البلاغه » ابن ابی الحدید ، ج ۲ ، ص ۲۶ ) .

عمر گفت : « بیعت کردن با ابوبکر لغزشی بود که خدا مسلمان را از شر آن نگهدارد و هر کس خواست مانندش تکرار کند او را بکشید » ( « مسند احمد

بن حنبل ، ج ۵ ، ص ۵۵ ، و « شرح نهج البلاغه » ابن ابی الحدید ، ج ۲ ، صص ۲۲ و ۲۶)

خلیفه این سن را در آخرین سال عمر خود گفته است . وی می خواسته آن را در مراسم حج به زبان آرد ، لیکن « عبدالرحمن بن عوف » مانع شده و با صلاحدید او ، در مسجد النبی (ص) پس از بازگشت از حج طی خطبه ای حساس و هیجانی ، بیان داشته است .

فلته بودن بیعت با ابوبکر ، یعنی بیعت مزبور حساب نشده ، پیش بینی نشده ، ناگهانی ، نسنجیده ، اضطراری و تحمیلی بوده است . با توضیحاتی که خود خلیفه در همان سخنرانی داده ، روشن می شود که در شرایطی استثنایی ، هنگامی که بیم آن می رفته که « سعد بن عباده » یا مرد دیگری از « انصار » خلافت و قدرت را به دست گیرد ، عمر پیش دستی کرده ، با ابوبکر بیعت کرده و به غائله خاتمه داده است .

اگر تنها همین یک سخنرانی خلیفه در دست بود ، داوری آسان نبود ، لیکن سند دیگری نیز وجود دارد که هر ابهامی را می زداید و آن خبری است که ابو موسی اشعری و مغیره بن شعبه از عمر در مراسم حج نقل کرده اند ، شاید همان آخرین حج خلیفه که پس از آن در مسجد النبی (ص) سخنرانی فوق الاشاره را ایراد کرده و یا در سال دیگری بوده است . خلاصه داستان به این شرح است : « ابو موسی گوید قصد دیدار با عمر را داشتم که با مغیره برخورد

کردم و او نیز چنین نیتی داشت ، دونفری به راه افتادیم ، در بین راه مغیره ، قریش را به حسادت نسبت به خلیفه متهم کرد و گفت : اگر نسبت سنجی کنیم نه دهم حسد در قریش وجود دارد و یک دهم آن در سایر مردم . اما من با حرف وی مخالفت کردم تا به عمر رسیدیم و داستان را برایش باز گفتم . خلیفه نفس عمیقی کشیده ، رو به مغیره کرد و گفت : مادر به عزایت بگرید ، علاوه بر نه دهم حسد ، از آن یک دهم باقی مانده نیز نه دهمش مربوط به قریش و یک دهمش مربوط به دیگران است و تازه در آن یک دهم نیز قریش با سایر مردم شریک اند ! آن گاه گفت : آیا می خواهید شما را از حسودترین قریش آگاه سازم ؟ گفتم : آری . سپس از جای خود حرکت کرده به محل استقرار خلیفه رفتیم و پس از مدتی جدایی باز ما را به حضور پذیرفت و پس از اینکه از ما اطمینان یافت که سرش را تا زنده است فاش نخواهیم گرد ، گفت : حسودترین قریش ابوبکر بود ! به خدا قسم او حسودترین قریش بود اودر خلافت ظالمانه بر من پیشی جست و گناهکارانه از آن دست کشید . زیرا هنگامی از آن چشم پوشید که دیگر امیدی به آن نداشت ، به خدا او پس از اینکه کاملاً اشباع شده از قدرت دست برداشت .

مغیره به عمر گفت : ابوبکر که در سقیفه خلافت را از تو دریغ نکرد. عمر گفت : مادر به عزایت بگرید ، تو را از هوشیاران عرب می دانستم ، گویا تو آن روز آن جا نبودی ، ابوبکر به من نیرنگ زد و من نیز به او نیرنگ زدم . او هنگامی که

گرایش مردم به خویش را دید و یقین کرد که آنها کسی جز او را نمی خواهند ،  
حیله گرانه به من پیشنهاد کرد تا مرا بیازماید در حالی که او و من می دانستیم  
که مردم او را رها نکرده مرا نمی پذیرند . آیا فریاد مردم را نمی شنیدی که از  
هر سومی گفتند : جز تو را ای ابوبکر نمی خواهیم ! در این حال دیدم که چهره  
ابوبکر از خوشحالی برافروخته شده است .

در پایان عمر به ما گفت : آنچه شنیدید از همه مردم ، به ویژه بنی هاشم  
پوشیده بدارید ، ما در حالی که از سخنان خلیفه در شگفت مانده بودیم ، از او  
جدا شدیم و به خدا تا زنده بود سرش را فاش نکردیم « ( بحار الانوار » ج ۳۰  
، صص ۴۴۹ و بعد « شرح نهج البلاغه » ابن ابی الحدیدی ، ج ۲ ، صص ۳۰ و بعد  
(

اکنون می توان فلته بودن بیعت با ابوبکر را از دیدگاه عمر را به خوبی فهمید و  
به دیدگاه ها و عملکرد آن دو نسبت به یکدیگر در امر خلافت آگاه شد و نتیجه  
گرفت که جز یک جنگ قدرت چیز دیگری در میان نبوده است .

به این ترتیب می توان شاهد دیگری بر سنت ستیزی یافته گفت : هنگامی که  
در مساله خلافت دیدگاه خلفا این باشد ، تکلیف سنت پیامبر (ص) و حاکمیت  
دین بر جامعه کاملاً روشن است ....

۱/۳/۱۴ . تعطیل حدود شرعی :

حدود شرعی و احکام الهی تحت هیچ شرایطی تعطیل بردار نیست. حال اگر آن حدود به سادگی فراموش شوند، تکلیف سنت پیامبر (ص) به طریق اولی روشن خواهد بود.

در زندگی خلفای سه گانه به زشتی تمام تعطیل حدود قتل و زنا را شاهدیم. خلیفه اول حد قتل و زنا را در مورد خالد بن ولید اجرا نکرده او را شمشیری از شمشیرهای خدا نامید (همان، ج ۳۰، ص ۴۷۱ و بعد).

عمر نیز حد زنا را در مورد مغیره بن شعبه، که به زنا کاری در جاهلیت و اسلام شهرت داشت و علنا بر منبر، علی (ع) را لعن می کرد، اجرا نکرده در عوض به ناروا بر شاهدان علیه مغیره حد جاری ساخت (همان، ج ۳۰، ص ۶۳۹ تا ۶۵۴).

عثمان هم حد قتل را بر عبیدالله فرزند خلیفه دوم جاری نکرده او را بخشید در حالی که حق چنین کاری را نداشت و خود عمر نیز حکم به قصاص فرزندش داده بود (همان، ج ۳۱، ص ۲۲۴ و بعد).

حال پس از شرح شواهد چهارده گانه بر سنت ستیزی، باز می گردیم به ادامه بحث تحریر محل نزاع.

۱/۴. عمق فاجعه و میزان خسارت:

ارزیابی هر چند ناقصی از مساله سنت ستیزی ضروری است:

۱/۴/۱. تصویری از حادثه : شاید نتوان به درستی تصور کرد که چیزی در حد یک قرن جلوگیری از تدوین حدیث و مبارزه با سنت پیامبر اکرم (ص) آن هم در آغاز طلوع اسلام ، چه خسارت بزرگی بوده و تا چه اندازه به این دین آسیب زده است . آن همه اسناد و کتب و احادیثی که سوزانده شد ، اگر باقی می بود چه خدمتی که نمی توانست به اسلام و مسلمانان بکند ؟

شگفت آور این است که چگونه این فاجعه فرهنگی که می بایست در راس فجایع دیگر قرار گرفته به عنوان زشت ترین مطاعن و معایب خلفای بی فرهنگ قرار گیرد ، از دید ناقدان پوشیده مانده است ؟

۱/۴/۲ . قضاوت بی طرفانه :

لازمه قضاوتی بی طرفانه این است که عاملان سنت ستیزی و حدیث سوزی ، که هیچ دلیلی نیز ، چنانکه خواهیم دید برای کار خود نداشتند ، به عنوان عناصر ضد دانش و فرهنگ محکوم شوند . زیرا از میان بردن گنجینه هایی که صد در صد به سود مردم بوده هیچ زبانی در بر نداشته اند - همان گونه که پس از رفع منع تدوین و نقل حدیث این حقیقت به اثبات رسید - جز یک خیانت فرهنگی نبوده است .

بی شک هیچ ناظر بی طرف و فرهنگ دوستی - جز مدافعان تاریک اندیش و توجیه گر سنت ستیزان - در دنیا نیست که این جنایت تاریخی را ستوده ، یا بی تفاوت از کنارش بگذرد ( بد نیست در این خصوص به بازگویی سخن آقای

دکتر نورالدین عتر در کتابش به نام « منهج النقد فی علوم الحدیث » صص ۴۹ و ۵۰ پرداخته ، آن گاه آن را پاسخ گویم :

« دیدگاه برخی شرق شناسان درباره نوشتن حدیث : علیرغم فراوانی عوامل نگهداری حدیث در عهد صحابه ، برخی شرق شناسان سر رشته خیال از کفشان بیرون رفته به راحتی آنچه خواسته اند گفته اند . بسیاری از آنان و پیشاپیش آنها ، « گلدزیمر » به خود اجازه داده اند تا نخست ، تدوین حدیث در سده اول هجری را منکر شوند و برخی آنها مبالغه کرده و گمان برده که تا آغاز قرن سوم حدیث نگاشته نشده است ...

اما [ باید گفت ] توفیق با شرق شناسان یار نبوده و در همان گام نخست گمراه شده اند زیرا یا غفلت کرده و یا تجاهل کرده و به عوامل فراوان حفظ حدیث در عهد صحابه توجه نکرده اند و آن عوامل بی شک کاملاً برای حفظ حدیث کافی بوده اند . ولی آنان گمان برده اند که خدشه کردن در مساله تدوین حدیث ، آنها را به اهدافشان می رساند .

منظور ما دفاع از شرق شناسان و خوش نیت شمردن همه آنها نیست . اما جای تاسف دارد که فاجعه سنت ستیزی و حدیث سوزی قرن اول هجری به همین راحتی انکار شده ادعا شود که عوامل صیانت از حدیث در سده اول فراوان بوده است . تنها با ادعایی به این بزرگی چه کاری از پیش می رود ؟ بهتر نبود این نویسنده از آن عوامل نام می برد ؟ )

۱/۴/۳. منزلت صحابه پیامبر اسلام (ص) :

از نظر ما یاران پیامبر گرامی اسلام (ص) از منزلت والایی برخوردارند . اما باید دید صحابی کیست ؟ هر کس حتی اگر ساعتی هم با ایشان بوده ، باید عادل شمرده شود ؟ آیا تعریف ظاهری از صحابه - به گونه ای که قبلا بازگو کردیم - کافی است ؟ جنایتی که همین صحابه گرایان و صحابی محوران در حق یاران راستین پیامبر (ص) مرتکب شده آنان را از نقل و تدوین حدیث و حتی عمل به

سنت پیامبر (ص) باز داشتند ، با شعارهای آنان سازگار بوده است ؟

در حالی که در دنیای مسیحیت ، شاهد احترام فوق العاده به حواریون حضرت عیسی (ع) هستیم تا آنجا که راویان و تدوینگران و ناجیل چهارگانه آنها دانسته شده اند چگونه پذیرفتنی است که علیرغم شعار عدالت تمام صحابه پیامبر تا آن حد به آنها بی حرمتی شده که تقریباً بی استثنا همه آنان غیر موثق و ناشایست برای حتی نقل حدیث به حساب آیند ؟

۲. عذرهای بدتر از گناه :

پس از پذیرش این حقیقت که سنت ستیزی و جلوگیری از تدوین حدیث ، جرمی بزرگ و نابخشودنی بوده و در گیر و دار همان بحران نیز کسانی بوده اند که از نابود کردن احایث خود پشیمان شده اند ( خطیب بغدادی ، تقیید العلم ، ص ۶۰ ) ، مرتکبان این جرم می بایست بدان اعتراف می کردند نه اینکه بر

اشتباه خویش اصرار ورزند . آنانکه در مقام دفاع نیز برآمده اند ، شریک جرم بوده ، در هر حال عذرهایی که آورده اند از اصل گناه بدتر است .

حال فهرست گونه عذرهای مزبور را باز می گوئیم :

۲/۱. توجیحات ناروا : در مجموع ده توجیه نابجا برای فاجعه جلوگیری از تدوین حدیث مطرح شده است :

۲/۱/۱. توجیه و بهانه ابوبکر : وی برای توجیه حدیث سوزی خودش ، هنگامی که خواست پانصد حدیث جمع آوری کرده خویش را نابود کند ، گفت ترسیدم بعد از من کسی از آنها سوء استفاده کند ( تذکره الحفاظ ، ج ۱ ، ص ۵ ) و در جای دیگر خطاب به مردم گفت : احادیث سبب اختلاف شما می شود و قرآن می تواند میان ما و شما داور باشد ( همان ، ج ۱ ، صص ۲ و ۳ ) .

۲/۱/۲. عذر تراشی عمر : خلیفه دوم نیز دو بهانه برای حدیث سوزی اش داشته است :

یکی اینکه نمی خواسته قرآن با حدیث یا چیز دیگری آمیخته شود ( تقیید العلم ، ص ۴۹ ) و دیگر اینکه نمی خواسته مردم از قرآن روگردان شده به چیز دیگری پردازند ( همان ، ص ۵۲ ) .

۲/۱/۳. سخن سفیان ثوری : کاغذها محافظ خوبی برای دانش نیستند . وی از تکیه بر نوشته بدگویی می کرده و به سپردن به حافظه دستور می داده است (

همان ، ص ۵۸) حاصل این دیدگاه این است که نوشتن حدیث سبب می شده که ناقلان حدیث ، دیگر از حافظه خویش بهره نگیرند .

۲/۱/۴. دیدگاه برخی محدثان : ترس از افتادن احادیث به دست ناهلان : حکم بن عطیه از محمد نقل کرده است: یهود به خاطر کتاب هایی که به ارث برده بودند گمراه شدند ( همان ، ص ۶۱) نیز نعمان بن قیس گوید عبیده گفت : کتابهایش را موقع مردن پیش او حاضر کنند و او آنها را نابود کرد و گفت : می ترسم پس از من کسی از آنها سوء استفاده کند ( همان ، ص ۶۱) . این عذر شبیه یا عین سخن ابوبکر بوده که شنیدید .

۲/۱/۵. دیدگاه ابن قتیبہ دینوری و ابن حجر عقلانی : علت منع از نوشتن حدیث ، بی سوادی صحابه و آشنا نبودنشان به نگارش بوده است ( ابن قتیبہ دینوری ، تاویل مختلف الحدیث ، ص ۲۶۶) .

۲/۱/۶. دیدگاه های خطیب بغدادی و ابن عساکر : خطیب بغدادی ، راز منع تدوین حدیث را احتیاط عمر در دین دانسته زیرا نمی خواسته مردم به ظاهر احادیثی که نمی فهمند روی آورند ( ابی ابکر احمد بن علی ثابت الخطیب البغدادی ، شرف اصحاب الحدیث ، صص ۸۸ و ۸۹) ابن عساکر نیز همین نظر را ابراز کرده است ( مجله علوم حدیث ، شماره ۶ ، زمستان ۷۶ ، ص ۲۴ به نقل از تاریخ دمشق ، ج ۳۹ و ص ۱۰۸)

۲/۱/۷. دیدگاه برخی مستشرقان : عمر می خواسته شجاعت و قدرت عرب حفظ شود و این با نوشتن حدیث سازگار نبوده است (علی الشهرستانی « منع تدوین الحدیث » ص ۵۵) .

۲/۱/۸. دیدگاه حاکم نیشابوری و ابن قبیله : منع از نقل حدیث مربوط به راویانی بوده که بسیار حدیث می کرده اند و این نهی شامل آنها که کم روایت می کرده اند ، نبوده است ( « تاویل مختلف الحدیث » ص ۴۱ ، نیز « المستدرک علی الصیحین » حاکم نیشابوری ، ج ۱ ، ص ۱۹۳ ، به نقل مجله علوم حدیث ، شماره ۶ ، ص ۲۷) .

۲/۱/۹. دیدگاه محمود ابوریه : وی احادیث منع تدوین حدیث را اصلح و اقومی از حدیث جواز تدوین حدیث دانسته است . ( محمود ابوریه « اضواء علی السنه المحمديه » ص ۴۸ ) طبق این دیدگاه ، احادیثی در مورد نادرستی نوشتن حدیث وارد شده و در نتیجه در این مورد منع شرعی وجود دارد .

۲/۲. پاسخ های کوتاه : با توجه به گفتگوهای مفصلی که در زمینه توجیهات بالا انجام گرفته است ( « منع تدوین الحدیث » صص ۱۷ تا ۵۹ ، « تدوین السنه للشریفه » صص ۳۱۶ تا ۴۰۸ « مجله علوم حدیث » شماره های پنجم و ششم ، مقاله « تدوین حدیث » ) ، دلیلی برای گسترش مقال باقی نمی ماند . در نتیجه به بیان چند پاسخ کوتاه که در نوشته های دیگران نیامده است بسنده می کنم

:

۲/۲/۱ . دیدگاه ابوبکر بهانه ای بیش نبوده است . زیرا با وجود کارشناسان حدیث و فقیهان و در راس آنان عترت پیامبر (ص) که اذهان مردم را نسبت به قرآن و سنت پیامبر(ص) روشن می کرده اند ، نه بیم بد فهمی و سوء استفاده وجود داشته و نه زمینه ای برای اختلاف نظر در جامعه باقی می مانده است . سخن خلیفه اول را باید بهانه ای برای منزوی کردن عترت ، منکوب کردن سنت نبوی و اهانتی بزرگ به صحابه پیامبر و مردم تلقی کرد . چه اینکه این دیدگاه همگان را از فهم حدیث ناتوان معرفی می کرده است .

۲/۲/۲ . در پاسخ دیدگاه خلیفه دوم می توان گفت : حدیث در راستای قرآن قرار داشته مکمل آن است و معنا ندارد که با قرآن ناسازگار باشد . در نتیجه پرداختن به سنت مفهومی رو کردن به قرآن است نه رو گردانی از آن . به علاوه قرآن با توجه به معجزه بودنش ، از آنچنان جاذبه قوی برخوردار است که هیچ چیز دیگر نمی تواند جای آن را بگیرد . بنابراین رویکرد مردم به حدیث ، سبب رو گردانی آنها از قرآن نمی شود.

۲/۲/۳ . اینکه حدیث سوزی و کتاب سوزی ، سبب می شده که آنها به دست ناهلان نیفتند ، جای تامل دارد . باید بدانیم مراد از ناهلان چه کسانی بوده و هست ؟ اگر مراد مسلمانان عادی باشد که راه حل ، منع حدیث از آنان نیست ، بلکه باید ابهامات آنان برطرف شود و اگر مراد نخبگان و حدیث شناسان باشند ، که سوء استفاده آنان مفهوم ندارد .

اگر هم مراد از ناهلان مدلسان و جناعان باشد که رشد آنها - چنانکه قبلاً گفتیم - در فضای تحریم حدیث بیشتر بوده است. مضافاً به اینکه محدثان برجسته، مانند ابن جوزی، سیوطی و جز اینان، در زمینه احادیث موضوعه کارهای قابل تقدیری انجام داده اند و بدینوسیله نیز جلوی سوء استفاده گرفته شده و می شود.

استدلال ابوبکر یا برخی دیگر از محدثان اهل سنت، شبیه این است که کسی مثلاً ادیسون را از اکتشافات الکتریسیته و اعلام کشف خویش باز می داشت، به خاطر این احتمال که ممکن است کسی از آن سوء استفاده کرده، مثلاً از آن برای خودکشی بهره برداری کند! این احتمال در مورد هر کار علمی و فرهنگی وجود دارد و در نتیجه باید تمام این کارها طبق دیدگاه مزبور تعطیل شوند!.

۲/۲/۴. تکیه بر حفظ به جای تدوین و نوشتن نیز از حرف های زور روزگار است آیا از نظر حقوقی، به ویژه حقوق اسلامی، پذیرفتنی است به همگان گفته شود باید حافظه ای قوی داشته باشید و از قلم و نوشتار بهره نگیرید؟ از نظر تاریخی کدام تمدن و فرهنگ بوده که به جای نگارش بر نیروی حافظه تمدن آفرینان تکیه داشته است؟ اگر فرضاً اعراب، به دلیل دوری از سواد و دانش، از حافظه ای قوی برخوردار بوده اند، تکلیف سایر ملل که می بایست از آیین جهانی اسلام بهره مند باشند، چیست که از نوشتن محروم شوند؟ چرا، درباره قرآن به جای نوشتن، از حافظه استفاده نشده و در دوران خلیفه اول و

سوم و پیش از آن در عهد پیامبر (ص) مبادرت به نوشتن وحی و جمع آوری قرآن شد ؟

۲/۲/۵. اینکه گفته شده مردم صدر اسلام از قدرت نگارش بی بهره بوده اند ، یک دروغ تاریخی است ، زیرا در آن صورت ، هیچ نگارشی ، حتی نوشتن قرآن ، نیز نبایست صورت گرفته باشد ، در حالی که اینطور نبوده است . به علاوه ارزش سنت و حدیث نبوی ، بدان حد بوده که به بی سوادان دانش نوشتن آموخته شود ، نه اینکه به دلیل بی سوادی از یک کار فرهنگی مهم جلوگیری به عمل آید .

۲/۲/۶. در دفاع از عمر گفته شده ، به خاطر احتیاط در دین از نشر حدیث جلوگیری کرده است . ما می پرسیم مگر راه فقط همان بوده و به جای آن نمی شده با نوشتن و حفظ منطقی احادیث و تفسیر و توضیح آنها در دین احتیاط کرد ؟ اتفاقاً دقت در نگارش و تفسیر حدیث و گسترش آن بیشتر می تواند به تقویت دین و مبانی اعتقادی مردم بیانجامد .

۲/۲/۷. سخن برخی مستشرقان نیز به حدی سست است که قابل اعتنا نیست و این سخن از دیدگاه نادرست آنان سرچشمه می گیرد که گفته اند اسلام به کمک شمشیر پیش رفته است . لیکن این اتهامی ناجوانمردانه به اسلام است که حقایق تاریخی آن را تکذیب می کند . به علاوه چه مانعی دارد که با حفظ روحیه جهادگری اسلامی به میزان لازم ، همزمان در جبهه فرهنگی نیز فعال

بوده و مصداق « و حملوا بصائرهم علی اسیافهم، اندیشه هایشان را با شمشیرها حمل کردند » ( « نهج البلاغه » ، خطبه ۱۴۸ ) شد ؟

۲/۲/۸. احادیث منع در تدوین حدیث موضوع بوده ، افسانه ای بیش نیستند و به هیچ رو ارزش اینکه مورد استفاده قرار گیرند ، ندارند . اثبات این امر مربوط به فراز سوم این نوشتار است . لطفا بدان توجه فرمایید :

۳. بررسی افسانه نهی پیامبر اسلام ( ص ) از تدوین حدیث :

تنها دستاویز عمده سنت ستیزان ، احادیثی است در مورد منع تدوین حدیث یا منع تدوین غیر قرآن . در حالی که با بررسی سندی و متنی احادیث مزبور ، نتیجه می گیریم که آنها جعلی و بی ارزش بوده و نهی پیامبر اسلام از تدوین حدیث ، افسانه ای بیش نیست که به دست طرفداران سنت ستیزان پرداخته شده است . بهترین موبد این سخن نیز این است که پرچمداران و پیشقراولان سنت ستیزی ، یعنی خلفای سه گانه و امویان در عصر خود ، به نهی شرعی برای کار خود تمسک نکرده اند ! عذرها و دیدگاه های خلیفه اول و دوم را شنیدید ، آن دو به احادیث نهی تمسک نکرده اند ، در حالی که اگر نهی ، از پیامبر ( ص ) صادر شده بود ، آنها برای توجیه کار خود ، حتما به آن استفاده کرده بودند . حتی اگر برای آنها در آن مقطع ، امکان وضع حدیث در مورد نهی از تدوین حدیث نیز وجود داشت ، بدان مبادرت می ورزیدند و حال که اسناد تاریخی در این مورد کمترین اطلاعی به ما نمی دهند و تنها اجتهادات خود

خلفا را بازگو می کنند ، به خوبی نتیجه می گیریم که نهی شرعی در کار نبوده است .

حال برای روشن شدن بیشتر موضوع ، ملاحظه نکات زیر ضروری می نماید :

۳/۱. احکام شرعی تابع مصالح و مفاسدند : از اینرو که تشریح بر اساس حکمت الهی انجام گرفته ، منطقی نیست که در آن بیهودگی راه یافته باشد و به ناچار می بایست برای هر دستوری مصلحتی و برای هر منعی مفسده ای در کار باشد . مصالح و مفاسد به این ترتیب ، در سلسله علل احکام جای می گیرند ، یعنی رتبه آنها مقدم بر تشریح است و بدون وجود و لحاظ آنها ، تشریح امکان ندارد .

تشخیص مصالح و مفاسد نیز غالباً به کمک عقل امکان پذیر است . یعنی حسن و قبح عقلی اند شارع مقدس نیز تا حد زیادی فلسفه احکام را در اختیار مکلفان قرار داده است تا بتوانند بر اساس داری عقل خود ، به مقتضای آزادی خویش در مسیر اطاعت حق گام زنند .

اکنون باید دید به خصوص ملاک « نهی ها » یا « نباید » های شرعی چیست و در این مورد چگونه می توان به درستی ره پویید ؟

۳/۲. اقسام حرمت و نهی : حرمت ، یکی از احکام تکلیفی است و مفهومی این است که زیان و مفسده ای به عنوان علت تحریم در کار است که بدون آن ،

تحریم عقلا محال است . از این رو که طبق اصل علیت ، بدون وجود علت ، تحقق معلول ناممکن است .

حرمت دو گونه است : حرمت ذاتی و حرمت عرضی . گاهی مفسده ملازم ذات چیزی است و هیچ گاه از آن دور نمی شود ، مانند حرمت ربا یا مسکرات در اسلام و گاهی عنوانی مانند احرام حج عارض می شود که اموری موقتا بر محرم حرام می شوند یا اینکه در غیر آن حالت آنها حرام نیستند .

نهی شارع نیز دو گونه است : تحریمی و تنزیهی . اگر نهی تحریمی باشد مفهومش منع کامل و قطعی است و اگر تنزیهی باشد ، آن شدت را نداشته اصطلاحا از آن به کراهت تعبیر می شود .

حال باید دید در موضوع مورد بحث ، نهی چه چهره ای دارد ؟

آیا نوشتن حدیث و یا نوشتن مطلق ، حرمت ذاتی دارند ؟ قطعا پاسخ منفی است . زیرا ابا شنیده نشده که اسلام همان گونه که مسکرات را مثلا تحریم کرده ، نوشتن را نیز تحریم کرده باشد و در فقه اسلامی آنها را در ردیف محرمات نمی بینیم ، یعنی نوشتن مفسده ذاتی ندارد .

آیا حرمت نوشتن ، عرضی است ؟ چنین چیزی نیز دلیل خاص نیاز دارد تا در موردی پذیرفته شود . آیا نوشتن حدیث از این قبیل بوده است ؟ در این صورت باید به موقتی بودن حرمت ، تصریح شده ، دلیل آن نیز حتی الامکان بیان شود . در حالی که این ویژگی را در احادیث منع تدوین حدیث مشاهده نمی کنیم .

این احتمال را نیز که نهی از پیامبر (ص) صادر شده و سپس نسخ گردیده ، بعدا پاسخ می گوئیم . اگر مطلق نوشتن نیز جایز باشد و نوشتن برخی چیزها جایز نباشد ، باید تابع دلیل مخصص بوده به مورد یا موارد استثنا بسنده کرد و بدون آن دلیل ، باز نمی توان استثنایی را پذیرفت . اما ، آیا در اسلام مطلق نوشتن مباح بوده و تنها نوشتن حدیث منع شده است چرا ؟ ! طبق کدام دلیل ؟ آیا احادیث منع ، دلیل حرمت اند ؟ اکنون به سراغ آن احادیث می رویم .

۳/۳ . وضعیت ادله منع : برای منع تدوین حدیث احادیثی را از پیامبر اسلام

(ص) نقل کرده اند که از آن میان ، به بازگویی دو حدیث عمده می پردازیم :

همام گوید زید بن اسلم ، از عطاء بن سار از ابوسعید خدری از پیامبر اسلام

(ص) نقل کرده که فرمودند : چیزی غیر از قرآن از من ننویسید و هر کسی غیر

از آن چیزی نوشته آن را نابود کند ( « تقیید العلم » ص ۲۹ )

زید بن ثابت نیز گوید : رسول خدا به ما دستور داد چیزی از حدیثش را

ننویسیم ( همان ، ص ۳۵ ) .

از بازگویی احادیث دیگر برای رعایت اختصار خود داری کرده ، علاقمندان را به

منابع آن ارجاع می دهیم ( همان ، ص ۳۵ ) . در مورد اسناد و دلالات این دو

روایت و سایر روایات نیز اشکالات بسیار و بحث های فنی مفصلی شده که

معترض همه آنها نشده ، دو ستداران به منابع مربوط ارجاع می دهیم ( رک . از

باب مثال به « تدوین السنه الشریفه » صص ۲۸۷ تا ۳۱۵ )

تنها در مورد روایت اول یادآور می‌شوم که این روایت مرفوعه یا موقوفه است ، تنها راوی و رافع آن همام است و یا موقوف به ابو سعید خدری است ، یعنی سخن اوست نه پیامبر ( همان ، ص ۲۹۰ ) . در هر حال این خدشه سندی عمده ای برای روایت بوده آن را غیر قابل معارضه با ادله جوانه که بعداً بازگو می‌کنم ، می‌کند .

از نظر دلالت نیز حدیث ابوسعید قابل خدشه است ، زیرا ممکن است نهی در حدیث تنزیهی باشد و امر در آن نیز ارشادی باشد . یعنی از یک سو در کتابت وحی دقت کرده آنچه قرآن است به دقت یادداشت کنند تا به غیر آن آمیخته نگردد و از سوی دیگر غیر قرآن محو شود . از سیاق حدیث بر می‌آید که گوینده در مقام اهتمام به قرآن و دقت در ثبت آن بوده است . بنابراین نهی تحریمی در مورد نوشتن غیر قرآن یا امر مولوی برای محو غیر قرآن ندارد و یا در مقام بیان حکم غیر قرآن نیست .

در طریق حدیث زید بن ثابت نیز ، کثیر بن زید وجود دارد که تضعیف شده و مطلب بن عبدالله نیز در آن طریق هست که کثیر التذلیس و الارسال نامیده شده است ( همان ، ص ۳۰۱ ) در نتیجه این حدیث قابل استناد نیست . سایر احادیث نیز همگی همین وضع را دارند .

بنابراین احادیث منع از اعتبار و جحیت ساقط بوده تاب مقاومت در مقابل ادله جواز را ندارند و با توجه به وضعیت سندی و متنی آنها ، باید نتیجه گرفت که

مزدوران اموی و یا کسان دیگری آنها را پرداخته و وارد کتب حدیث کرده اند .  
پس احادیث منع ، دلیل خاص در مورد منع نوشتن غیر قرآن به شمار نرفته ، به  
خاطر ناسازگاریشان با ادله جواز نوشتن ، اعم از قرآن و حدیث و حکم عقل و  
اجماع ، باید کنار گذاشته شوند .

۳/۴. مفهوم نسخ : برخی پنداشته اند احادیث نهی به وسیله احادیث اذن در  
مورد نوشتن حدیث که بعد از پیامبر (ص) صادر شده اند ، نسخ شده اند ( )  
دکتر نورالدین عتر ، « منهج النقد فی علوم الحدیث » ص ۴۲ ؛ و نیز ، ابن قتیبه  
« تاویل مختلف الحدیث » ، ص ۲۶۶ ، نیز محمد محمد ابوزهد « الحدیث و  
المحدثون » ، ص ۱۲۴ ؛ و نیز فتح \*\* ج ۱ ، ص ۱۴۹ ، به نقل « المدخل لدراسه  
السیره النبویه » .

لیکن در این مورد دو اشکال وجود دارد :

۳/۴/۱. با توجه به تعریف نسخ ، که عبارت است از « رفع چیزی از احکام ثابت  
در شریعت یا مانند آن ( اصول الفقه ، ج ۳ ، ص ۵۲ ) » نخست باید نهی احراز  
شود تا سپس نسخ اثبات شود و ما نشان دادیم که احادیث منع ، سندا و دلالت  
خداوند دار و موضوعند . در نتیجه روایات اذن ، در ردیف روایاتی و ادله جواز  
که به زودی نقل می کنیم - قرار می گیرند .

۳/۴/۲. باز بر اساس تعریف نسخ ، باید مصلحتی فرض شود که همراه حکم  
منسوخ قبل از نسخ بوده و پس از زوال آن ، دیگر مجالی برای بقای حکم

نمانده در نتیجه نسخ می شود . حال می پرسیم در منع تدوین حدیث چه مصلحتی وجود داشته که تشریح شده است ؟ در احادیث منع چیزی را گواه و گویای وجود چنین مصلحتی ندیده ، از نظر تاریخی نیز سندی در مورد وجود این مصلحت مشاهده نمی شود ، پس اعتقاد به نسخ نیز باطل است .

۳/۴/۳. در صورتی که روایات اذن ناسخ روایات منع قرار داده شوند ، پس چرا خلفا دوباره حکم منسوخ را زنده کرده اند ؟ ...

۴/۵. ادله جواز :

در مورد جواز مطلق نوشتن و نیز کتابت حدیث ، ادله چهارگانه دال بر جوازند . ابتدا آیات قرآن از قبیل « ن و العلم و مایسطرون ، ن ، سوگند به قلم و آنچه می نویسند » قلم / ۱ ؛ « الذی علم بالقلم ، خدایی که با کمک قلم آموخت » علق / ۴ ؛ « ولا تساموا ان تکتبوه ... ، از اینکه بنویسید ملول نشوید » بقره / ۲۸۲ ؛ \_ یعلمها عند ربی فی کتاب ، علم آن نزد خدای من در کتابی مضبوط است « طه / ۵۲ ، گواه بر جواز و ارزش نوشتن اند .

روایات جواز نوشتن به ویژه نوشتن حدیث نیز فراوان اند از قبیل :

« از پیامبر اسلام (ص) نقل شده که آگاه باشید به من قرآن و مانند آن داده شده است ، بدانید به من قرآن و مانندش عطا گردیده است ( « مسند » احمد حنبل ، ج ۴ ، ص ۱۳۱) پیامبر (ص) فرمود : دانش را در قید و بند کتابت قرار دهید ( « تقیید العلم » ص ۶۹) « رافع گوید از رسول خدا (ص) پرسیدم ،

سخنانی که از شما می شنویم بنویسیم؟ فرمود باکی نیست بنویسید ( همان ، ص ۷۲) عمر و بن شعیب از پدرش و او از جدش نقل کرده که از پیامبر (ص) پرسید آنچه از شما می نشوم بنویسم؟ فرمود: آری ...

گفتم در حال خشم و شادی؟ فرمود: آری، من جز حق نمی گویم ( همان ، ص ۷۴)»

آنچه آوردیم بخشی از روایات اهل سنت بود از طریق شیعه نیز روایات ، بسیار زیاد است از قبیل: « حضرت امیر المومنین (ع) از پیامبر اسلام (ص) نقل کرده: این دانش را بنویسید ( «کنز العمال» ج ۱۰، ص ۲۶۲، حدیث شماره ۲۹۳۸۹» حضرت امیر (ع) فرمود: دولت خود را لایقه کرده نوک قلمت را تیز کن ، میان سطرها فاصله انداخته حروف را واضح بنگار چه اینکه این کار به زیبایی خط کمک می کند ( « نهج البلاغه » حکمت شماره ۳۱۵) ؛ امام علی (ع) فرمودند: عقل کاتب قلم اوست ( السید محمدرضا حسینی الجلالی ، « تدوین السنه الشریفه » ص ۱۴۷، به نقل از « نور الحقیقه » عاملی ، ص ۱۰۸) ؛ امام حسن مجتبی (ع) : ای فرزندانم و ای فرزندان برادرم ، شما بچه های این نسل و بزرگان نسل دیگری خواهید بود ، پس دانش فراگیرید و هر کدام قدرت نقل کردن ندارید آن را نوشته در خانه خود نگهدارید ( علامه محد باقر مجلسی ، « بحار الانوار » ج ۲، ص ۱۵۲، حدیث شماره ۳۷) ؛ امام صادق (ع) بنویس و دانش خود را میان خویشانت گسترش ده و اگر مردی نوشته هایت را به ارث بگذارد ،

به راستی زمانی سخت بیاید که مردم جز به این آثار مکتوب انس نگیرند ( همان ، ج ۲ ، ص ۱۵۰ ) .

علاوه بر این روایات ، روایات دیگری نیز درباره ارزش کتابت و نیز نقل های فراوانی درباره سنت عملی و تقریری اهل بیت (ع) در خصوص تدوین کتب و تایید نگارش توسط آ « بزرگواران وجود دارد که از بازگویی آنها خود داری می کنم ( رک از باب مثال « تدوین السنه الشریفه » ص ۴۷ تا ۱۸۶ ، « بحار الانوار » ج ۲ ، صص ۴۷ ، ۱۴۴ ، ۱۵۲ ؛ « بحار الانوار » ج ۷۱ ، صص ۱۳۹ و ۱۳۰ ؛ « کنز العمال » ج ۱۰ ، صص ۷۵ تا ۱۹۵ ؛ « الغدير » ج ۸ ، ص ۱۵۴ ) .

حکم عقل و سیره عقلا درباره ارزش نگارش نیز جای تردید ندارد . زیرا این کار در بسیاری از ابعادش سبب رشد فرهنگی و تمدنی انسان است و مفسده ای نیز بر آن مترتب نیست .

سیره مسلمین و اجماع آنان از آغاز ظهور اسلام بر حرمت نهادن به قلم و نگارش هم غیر قابل انکار است ( « تدوین السنه الشریفه » صص ۱۹۷ تا ۲۶۰ ) بهترین گواه آن نیز اینهمه آثار علمی و تمدن غنی اسلامی است که حاصل تلاش دانشمندان بی شمار مسلمان در رشته های مختلف علوم است .

جال در ادامه بحث ، باید سراغ عوامل واقعی سنت ستیزی رفته روشن سازیم چه چیزهایی سبب شده اند مبارزه گسترده ای با سنت نبوی ، در زمان حیات ایشان و پس از ایشان انجام گیرد .

۴. علل حقیقی سنت ستیزی : برخی از پژوهشگران ، عامل اصلی سنت ستیزی را جلوگیری از نشر فضایل امیر المومنین (ع) دانسته اند . از اینرو که جواز نقل و تدوین حدیث موجب آگاهی مردم از فضایل اهل بیت می شده است و این مانع به قدرت رسیدن غیر آنان بوده در نتیجه از نقل و تدوین حدیث جلوگیری شده است ( رک از جمله به همان ، صص ۴۰۹ و بعد ) .

بعضی دیگر از محققان که خواسته ریشه ای تر تحلیل کند ، دیدگاه مزبور را نپذیرفته ، عامل دشمنی با اهل بیت را جزء العله گرفته ، عامل اصلی را اجتهاد خلفا و پر کردن خلاء فقدان حدیث از این طریق دانسته است ( « منع تدوین الحدیث » صص ۸۳ و بعد ) .

لیکن منمدعی هستیم ، در یک تحلیل ریشه ای و اساسی ، که بر اساس آن دیگر جای پرسشی باقی نمی ماند ، مساله سنت ستیزی به اندیشه جاهلی باز میگردد . همانطور که اسلام عقل را در برابر جهل نهاده و در حدیث شریف امام رضا (ع) آمده است که « دوست هر کس عقل او و دشمن جهل اوست » ( « اصول کافی » ج ۱ ، ص ۱۷ ، حدیث شماره ۴ ) ، اسلام دین عقل بوده و هست و دشمن این دین جهل بوده و هست . اسلام پدید آمد تا جاهلیت را میرانده ، عقلانیت را به جایش زنده کند. اما جاهلیت پلید و زشت رو ، پس از رحلت پیامبر گرامی اسلام (ص) با تمام وجود در مقابل دین ایستاد و کوشید تا آن را نابود سازد . سیاست سنت ستیزی نیز گام مهمی در این مسیر بودو طراحان

ومجریان این سیاست هم با کمال تاسف آنان بودند که بر مسند خلافت پیامبر (ص) تکیه زدند .

ما در این تحمیل ، ذره ای تابع احساس خود نیستیم ، بلکه بر اساس اسناد تاریخی مشی می کنیم و جاره ای نیز جز پذیرش حقیقت ، گرچه برای برخی تلخ هم باشد ، نیست .

بارزترین خصلت های جاهلی و ویژگی های و خصلت های برخاسته از خوی های جاهلی ، عواملی را تشکیل می دهند که باید آنها را عوامل حقیقی سنت ستیزی دانست . اینک بازگویی عوامل سنت ستیزی و افشای چهره منفور سران عقل گریز و جاهل منش :

۴/۱. پای بندی به سنت های نادرست قبیلگی : زندگی قبيله ای عرب ، سنن و ویژگی هایی داشت . یکی از آنها تبعیت کهنتران از مهتران بود . زیرا قبيله مهتر از عده و عده بیشتری برخوردار بود و سیادت نیز از آن او بود. هنگامی که پیامبر مبعوث شده آهنگ توحید سرداد ، قریش خشمگین شده ، در مقابلش ایستادند با این استدلال که ایشان از تیره بنی هاشم یکی از قبيله های کهنتر قریش است و دیگران را نشاید که به طاعتش گردن نهند. سرانجام نیز پس از خونریزی های بسیار ، هنگامی تسلیم شد که هیچ چاره ای جز آن نداشت ومنتظر فرصت بود تا کیان باخته اش را روزی بازیابد . این فرصت هنگامی دست داد که پیامبر (ص) هاشمی از دنیا رفت و آن گاه حدیثی را

پرداخته و به او نسبت دادند که «الائمہ من قریش ، رهبران از قریش اند ( شهیدی ، سید جعفر ، «قیام حسین (ع) ، ص ۳۱) و بدین ترتیب به آرزوی خویش رسیدند .

اگر عقل و آرزوی حاکم بود ، می بایست در سقیفه بنی ساعد ، از بنی هاشم نیز تنی چند به ویژه مهترشان ، حضرت علی بن ابی طالب امیر المومنین (ع) نیز حضور می داشتند لیکن حقیقت جز این بود .

سنت های نادرست قبیلگی و اندیشه جاهلی ، اصلاً وجود پیامبر را بر نمی تابید ، چه رسد به پذیرش سنت و حدیث ایشان و این بود که پس از رحلت ایشان ، با به قدرت رسیدن برخی از سران قوم ، سیاست عترت زدایی ، به شدت دنبال شد .

اینک سری به اسناد تاریخی می زنیم :

« خدیفه بن یمان » یکی از یاران پیامبر (ص) در پاسخ سوال تعجب آمیزی در مورد حوادث پس از رحلت پیامبر چنین گفته است : « اینان روسا و اشراف قبایل بودند که توده های مردم از آنها اطاعت می کردند . در دل های اینان دوستی ابوبکر وجود داشت ، آن گونه که در دل قوم یهود دوستی گوساله سامری و سامری جا گرفته بود تا آنجه که برادر و خلیفه حضرت موسی (ع) ، هارون (ع) را رها کرده او را به ناتوانی کشیدند ( «بحار الانوار» ج ۲۸ ، ص ۱۱۱)

«

« ابوسفیان » بزرگ قریش ، نخست مهتری ابوبکر از تیره « بنی تیمم » را بر نمی تافت و هنگامی که خبر همایش و توطئه سقیفه را شنید ، چنین گفت : « به خدا سوگند من فتنه و غباری را می بینم که جز خون آن را فرو نمی نشاند ، ای فرزندان « عبد مناف » چرا امارت ابوبکر را می پذیرید ، مستضعفان و خوار شدگان کجایند ؟ مرادش علی (ع) و عباس عموی پیامبر (ص) بود چه شده که زمامداری به تیره کهتری از قریش یعنی بنی تیمم رسیده است ؟ سپس به امیر المومنین (ع) گفت دستت را دراز کن تا با تو تبعیت کنم به خدا سوگند اگر بخواهی لشکری پیاده و سواره به زیان ابوبکر فراهم می کنم ( « شرح نهج البلاغه » ابن ابی الحدید ، ج ۱ ، ص ۲۲۱)

روز سقیفه ، نخست سعد بن عباده رئیس قبیله خزرج ، ادعای مهتری انصار و قبیله اش را داشت که با مخالفت گروهی از خزرج به سردمداری بشیر بن سعد خزرجی ، به خاطر حسادتش نسبت به سعد ، روبرو شد . سپس با مخالفت ابوبکر ، عمر و ابو عبیده جراح از قریش مواجه شد و سرانجام نیز برنده بنی تیمم از قریش شدند . در یک نقل چنین می خوانیم : « بیشتر مردم روز سقیفه با ابوبکر بیعت کردند . بنی هاشم در خانه علی (ع) گرد آمدند . زبیر نیز خود را از بنی هاشم شمرده به جمع آنان پیوست . امیر المومنین (ع) می فرمود : زبیر پیوسته با ما بود ، تا آنجا که فرزندش او را از ما بازداشتند . بنی امیه نیز نزد

عثمان بن عفان فراز آوردند و بنی زهره به سعد و عبدالرحمن پیوستند ( همان ، ج ۶ ، ص ۱۱ ) .

آنچه از این روایات تاریخی نتیجه می شود ، این است که تنها چیزی که برای مهاجر و انصار و سران قبایل ، حتی آنها که نسبت به حضرت امیر المومنین (ع) ، اظهار تمایل می کردند ، مطرح نبوده تعالیم دین و سنت پیامبر (ص) بود و قدرت حاکم نیز بر اساس اندیشه های جاهلی قبیله گرایانه شکل گرفت و چنین ماکمیتی نمی توانست مدافع سنت نبوی باشد ، بلکه کاملاً رویاروی آن قرار داشت .

۴/۲. قدرت طلبی : دومین عامل ، قدرت طلبی چندش آور آنان بود که پس از درگذشت پیامبر اسلام (ص) به قدرت رسیدند و حاکمیت آنان با سنت نبوی (ص) تقابل داشت و این دو - سنت پیامبر (ص) و قدرت سیاسی مزبور - یکدیگر را تحمل نمی کردند . این قدرت خواهی نیز ریشه در خوی های جاهلی داشت .

پیامبر روشن بین اسلام از پیش ، وقوع آن فاجعه را ، پیش بینی کرده بود و طی احادیث متواتر اجماعی یا مستفیضی که به « احادیث اریکه ( « کنز العمال

« ج ۱ ، صص ۱۷۳ تا ۱۷۵ ) شهرت یافته اند ، این حقیقت بازگو شده بود :

« مقدم بن معدی کرب کندی از پیامبر (ص) نقل کرده که فرمود : بدانید قرآن و مانند آن به من داده شد . بدانید قرآن و مثلش به من عطا گردید . به زودی

مردی که سیر بر تختش زده می گوید به قرآن رو کرده حلالش را حلال و حرامش را احرام شمارید ( « مسند » احمد حنبل ، ج ۴ ، ص ۱۳۱)

در حدیث دیگری از این مجموعه می خوانیم : « زود است که مردی بر اریکه اش تکیه زده از من حدیثی باز خوانده بگوید قرآن میان ما و شما داور باشد ، حلال آن را حلال و حرامش را می شماریم . ولی بدانید آنچه را که پیامبر (ص) نیز حرام کرده مانند چیزهایی است که خدا حرام کرده است ( « کنز العمال » ، ج ۱ ، ص ۱۷۵)

ترفدی این حدیث را صحیح دانسته و ابو شهبه از جهت نقل ، آن را ثابت دانسته ، از نظر عقل و درایت درست و مورد تایید قرآن شمرده است ( ابو شهبه ، محمد بن محمد ، « دفاع عن السنه » ص ۲۱۶)

حاکم نیشابوری و ذهبی حدیثی را بر شرط شیخین صحیح دانسته اند ( « تدوین السنه الشریفه » ص ۳۵۴ ، نیز رک حاکم نیشابوری ، « المستدرک علی الصحیحین » ج ۱ ، صص ۱۰۸ و ۱۰۹ ) .

در حدیثی از امام باقر (ع) آمده است : « همراه پدرم وارد مسجد الحرام شدیم پس ایشان در محل سنگ قرمز ، میان دو رکن کعبه ، نماز گزارده و فرمود : در این مکان بود که قوم متحد شدند در صورت درگذشت پیامبر هیچ گاه قدرت به را به هیچ یک از اهل بیتش بر نگردانند . پرسیدم چه کسانی ؟ گفت خلیفه اول

و دوم و ابو عبیده جراح و سالم بن حبیبه [ سالم غلام ابی حدیفه ] « ( بحار الانوار » ج ۲۸ ، ص ۸۵ )

« خدیفه بن یمان » متن یمان نامه ای را که در این حدیث از آن یاد شده و پس از حجه الوداع در مدینه میان نام بردگان در این حدیث به امضا رسید و سپس به مکه فرستاده شده به شرح زیر آورده است : « بسم الله الرحمن الرحیم ، این چیزی است که سران اصحاب محمد رسول خدا (ص) از مهاجر و انصار بر آن اتفاق نظر دارند . آنان که خدا در قرآن از زبان پیامبرش آنها را مدح کرده است . همه آنها پس از اندیشه رایزنی دقیق ، این عهد نامه را بر محور دین نگاشتند ، تا مسلمانان نسل های بعد به ایشان اقتدا کنند . اما بعد ... همانا پیامبر خلیفه ای برای خویش انتخاب نکرده تا خلافت در یک خانه نبوده میراث تمام مسلمانان باشد ... ( همان ، ج ۲۸ ، صص ۱۰۲ تا ۱۰۵ ) .

هنگامی که جبرئیل بر پیامبر اسلام نازل شد ، حضرت علی (ع) را طبق وحی الهی امیر المومنین (ع) نامیده مردم موظف شدند به این عنوان به ایشان سلام کنند ، برخی سلام کرده مخالفت هم کردند .

بریده بن یحصب الاسلامی از یاران پیامبر (ص) می گوید : از برخی از یاران پیامبر شنیدم می گفتند : آیا دیدی پیامبر چگونه پسر عمویش را فراز آورد . به خدا سوگند اگر می توانست علی (ع) را پس از خویش پیامبر قرار می داد.

آن گاه دوستش به او گفت : نگران مباش اگر پیامبر (ص) بمیرد این کار او ، یعنی اینکه علی (ع) را امیر المومنین معرفی کرد ، زیر پای ما قرار می گیرد .

پس از رحلت پیامبر بریده از سفر شام برگشت در حالی که مردم با ابوبکر بیعت کرده بودند ، وارد مسجد مدینه شد ، در حالی که ابوبکر بالای منبر بود و عمر نیز در آنجا حاضر بود . آن گاه بریده آن دورا ندا داد . آن دو در پاسخ گفتند : تو را چه شده دیوانه شده ای ؟ بریده گفت : به خدا قسم دیوانه نشده ام اما چرا دیروز بر امیر المومنین (ع) سلام کردید ؟ ابوبکر گفت : ای بریده ، پس از دوری او دیگر حادث می شود. بریده گفت : دید گاهی را بر گزیدید که پیامبر آن را ابراز نکرده بود ؟ دوست تو به قولش عمل کرد که اگر محمد (ص) بمیرد حرف او را زیر پا می گذاریم ؟ آن گاه باشید ، دیگر تا زنده ام مدینه بر من حرام است آن گاه با خانواده اش از مدینه خارج شدند و آن گاه که امیر المومنین (ع) به خلافت رسید به مدینه بازگشت و پس از شهادت حضرت امیر به خراسان هجرت کرد و در آنجا از دنیا رفت ( همان ، ج ۲۸ ، ص ۹۳ ) .

واکنش قدرت طلبان در حد اهانت به پیامبر خدا (ص) خلاصه نمی شد ، بلکه پس از واقعه غدیر خم و نصب امیر المومنین (ع) طبق وحی الهی به امامت و جانشینی پیامبر اسلام ، خلفای سه گانه و جمعی دیگر تصمیم گرفتند با رم دادن شتر پیامبر و افکندنش در دره ایشان را به قتل رسانند که در کام خویش ناکام ماندند . ( همان ، ج ۲۸ ، ص ۹۸ تا ۱۰۱ ) .

« امام باقر (ع) در مورد این آیه قرآن که فرموده: بدینسان خدا کارهای آنان را که موجب حسرت شود به آنها نشان می دهد، فرمودند: این وقتی است که موقع مردن عذاب را می بینند و آنها کسانی هستند که آن عهد نامه را در مخالفت با علی (ع) نگاشتند. آنان از جهنم رهایی ندارند. همین طور ایشان در ارتباط با ایه: ای مومنان غیر خودت را دوست صمیمی نگیرید، فرمود خدا در این آیه از درون تدوین گران آن عهد نامه خبر داده است (همان، ج ۲۸، ص ۱۱۶).

از امام باقر (ع) نیز نقل شده است، درباره آیه قرآن، فساد و تباهی در زمین و دریا بر اثر کارهای مردم آشکار شد که فرمودند: این مساله زمانی رخ داد که انصار گرفتند از ما امیری و از شما امیری باشد (همان، ج ۲۸، ص ۲۵۰).

از زراره از یکی از دو امام پنجم یا ششم (ع) نقل شده که فرمودند: پیامبر اسلام (ص) روزی را غمگین آغاز کردند امیر المومنین (ع) به ایشان عرض کردند: چه می شود مرا که شما را غمگین می بینم؟ ایشان فرمودند: چگونه چنین نباشم در حالی که امشب [از راه وحی] قیام بنی تیمم [قبیله ابوبکر]، بنی عدی [قبیله عمر] و بنی امیه بر منبر من بالا می روند و مردم را از اسلام به جاهلیت باز می گردانند. به خدا عرض کردم این امر در زندگی من اتفاق می افتد یا پس از مردنم، خدا فرمود: پس از مردن تو « (همان، ج ۲۸، صص ۲۵۷ و ۲۵۸).

۴/۳. رقابت های تاریخی و جاهلی :

اعراب جزیره العرب از دیر باز به دو بخش عمده با ویژگی هایی تقسیم می شده‌اند : اعراب جنوبی یا قحطانیان و اعراب شمالی یا عرفانیان . مهمترین ویژگی اعراب جنوبی از نظر معیشتی ، زندگی مبتنی بر درآمد کشاورزی بوده ، بر خلاف اعراب شمالی که عمدتاً از راه درآمد تجارت و داد و ستد زندگی می کرده اند . وجود این دو نظام معیشتی در جنبه های مختلف زندگی آنها ، آثاری را بر جای گذاشته بوده است ، مخصوصاً از نظر سیاسی و اجتماعی ، موجب رقابت های دامنه دار تاریخی بوده است .

رقابت های مزبور ، با ظهور اسلام موقتا خاتمه یافت ، اما به زودی در چهره ای نو رخ نمود . شعار « منا لعیرومنکم لعیبرکه » در بالا بازگو شد ، در شرایطی مطرح شد که انصار، اعراب ، مهاجر جنوبی که به مدینه کوچیده در آنجا ساکن شده بودند ، با اعراب عدنانی مکی مهاجر روبرو قرار گرفته می خواستند برای تقسیم قدرت تصمیم بگیرند و سرانجام قحطانی بازمانده و عرفانی برنده شد . از همین مقطع ، چیزی که مورد بی مهری یا فراموشی قرار گرفت ، چیزی بود که عامل وحدت اعراب شده بود و با رقابت ها و امتیازات بی مورد جنگیده بود و تنها بر عامل تدین و تقوا پای فشرده بود و آن عامل ، اسلام بود . در این حالت سنت نبوی (ص) نمی توانست مورد پذیرش کسانی باشد که نگاه به

پیشینه تاریخی خود داشته و اکنون نیز بر حریف چیره شده بودند . در این شرایط ، حفظ اریکه مهم بود نه حفظ دین و سنت پیامبر (ص) با روی کار آمدن بنی امیه و استقرار قدرتشان در شام ، از لحاظ جغرافیایی و ظاهری نیز معرب عدنانی بیشتر به گذشته خود بازگشته در مقابل مدینه ، کوفه و اعراب جوئی صف آرای کرد و غالباً نیز پیروز همو بود . به ویژه در صفین ، جریان صلح امام حسن (ع) و حادثه کربلا .

بنی امیه بر نژاد پرستی عربی تکیه کرد، خلافت را تبدیل به سلطنت کرد ، موالی را تحقیر کرد ، حاکمان خونخواری چونان حجاج را بر عراقیان گماشت و .. همه اینها به همین خوی جاهلی برتری عدفانی بر قحطانی بر می گشت .

هنگامی که نیز بنا شد به عمر حاکمیت امویان پایان داده شود ، عباسیان از این اهرم فشار بر بنی امیه سود جسته ، عرب قحطانی و نژادهای تحقیر شده غیر حرب از جمله ایرانیان را به زیان بنی امیه فعال کردند ( به عنوان مثال نگاه کنید به دکتر جعفر شهیدی ، « تاریخ تحلیلی اسلام تا پایان امویان » صص ۲۳ ، ۲۴ ، ۳۷ ، ۵۵ ، ۹۲ تا ۹۴ ، ۱۱۶ ، ۱۱۷ ، ۱۳۶ ، ۱۳۹ ، ۱۴۹ ، ۱۷۸ ، ۲۰۱ ، ۲۰۸ ) .

با ظهور اسلام ، قریش ، مکه و شیوخ عرفانی ، ریاست ، قدرت و امتیازات خویش را از کف داده بودند و منتظر فرصت بودند که آنها را باز یافته و از اسلام نیز انتقام بگیرند. نخستین گام در این مسیر ، در سقیفه بنی ساعده برداشته شد و گام های بعدی در مقاطع دیگر برداشته شد .

۴/۴. دشمنی با اهل بیت (ع) :

دشمنی با شخص پیامبر (ص) امیر المومنین (ع) عترت نیز عامل دیگر سنت ستیزی بوده و با توضیحاتی که در مورد سه عامل پیشین آوردم ، دشمنی مزبور می توانسته ، مدلل نیز باشد .

عمر دستور داده بود جز در مورد احکام عملی و فقهی ، کم روایت کنند ( « البدایه و النهایه » ، « ابن کثیر » ج ۸ ، ص ۱۰۷) .

« دارمی » گوید : مفهوم فرمان عمر در مورد کم روایت کردن از نظر من این است که از روزگار پیامبر (ص) حدیثی نقل نشود اما نقل حدیث در مورد مستحبات و واجبات [ احکام ] بلا مانع است ( « تدوین السنه الشریفه » ص ۴۱۴ ، به نقل از « سنن دارمی » ج ۱ ، ص ۷۳ ، نیز « جامع بیان العلم » ج ۲ ، ص ۱۲۱) .

ابن عبدالله نیز گفته است : عمر از نقل احادیثی که مربوط به احکام واجب و مستحب نبود ، منع کرده بود ( ابی عمر ، یوسف بن عبدالله ، « جامع بیان العلم و فضله » ، ج ۱ ، ص ۲۷۰) .

ابن ابی الحدید آورده است : معاویه پس از عام الجماعه [ سال ۴۰ هجری ] به تمام کارگزارانش دستور داد کسی حق ندارد در فضل و مدح امیر المومنین (ع) و اهل بیتش چیزی نقل کند و در عوض در مورد فضایل عثمان کمک و تشویق به نقل حدیث کنند و هر گاه جایی حدیثی در فضل علی (ع) شنیده شد ،

حدیثی در مقابل آن جعل شود و از آن پس احادیث جعلی فراوانی در سطوح گوناگون ، حتی در مکتب خانه ها به کودکان آموزش داده شد چنانکه قرآن آموخته می شد . حتی در مورد خدمتگزاران و زنان نیز از این آموزش فرو گذار نشد ( « شرح نهج البلاغه » ابن ابی الحدید ، ج ۱۱ ، صص ۴۴ تا ۴۶ ) .

۴/۵ . جهالت و بی اعتقادی نست به مقام پیامبر (ص) : از دیدگاه ما پیامبر (ص) معصوم بوده است . یعنی از گناه و اشتباه مصون است . البته ملکه عصمت اکتسابی و اختیاری بوده بر اثر نیرومندی عامل بازدارنده از گناه و ایمان قوی برای معصوم به دست می آید ( علامه حلی ، « کشف المراد فی شرح تجدید الاعتقاد » ص ۳۴۹ ) لیکن ، در مواردی از منابع اهل سنت ، چیزهایی به پیامبر نسبت داده شده که به هیچ رو با مقام عصمت ایشان سازگاری ندارد . همین دیدگاه درباره ایشان سبب سنت گریزی و سنت ستیزی و کاهش مقام ایشان در حد یک انسان عادی شد .

خلفا خود را مجتهد می دانستند و به راحتی رای خویش را جایگزین سنت پیامبر (ص) می کردند قبلا درباره بدعت های آنها سخن رفت .

سخن از مجتهد بودن پیامبر (ص) نه معصوم بودنش و عدم راتباط کلامش با وحی آغاز می شود ( الامام علی بن محمد آلامدی ، « الاحکام فی اصول الاحکام » ج ۴ ، ص ۲۲۱ تا ۲۲۵ ، نیز اجتهاد الرسول ، صص ۱۲۲ تا ۱۲۴ ، اصول

سرخی ، ۳۱۸/۲ «ارشاد الفحول» / ۳۵ ، «نهایه للسوول» ۵۳۷/۴ به نقل  
المدخل لدراسه السیره النبویه / ۲۲۰) .

سپس به خطاهای بی شماری می رسد که متاسفانه به ایشان نسبت داده اند از  
قبیل :

« ترک جبهه جنگ به منظور به سر بردن با همسرش عایشه ( ابی داود ،  
سلیمان بن الاشعث السجستانی ، «سنن ابی داود» ج ۳ ، صص ۲۹ و ۳۰ ،  
حدیث شماره ۲۵۷۸) ، « برخی از کارهای مهم خود را مانند اینکه شب قدر چه  
موقع است فراموش می کرده است ( حافظ نور الدین علی ابن ابی کبر الیهیثمی  
، «مجمع الزوائد و منبع القوائد» ج ۳ ، صص ۱۷۵ و ۱۷۶ ، ج ۷ ، ص ۳۴۸) . با  
سوره روم را به خوبی با یاد نداشت ( «الدر المنثور» ج ۶ ، ص ۴۷۸ ، ضمن  
تفسیر سوره روم ) و برخی در مورد ناپسند دیگر که از بیان آنها خودداری می  
کنم ( «المدخل لدراسه السیره النبویه» صص ۱۸ تا ۲۱)

بالاخر از این ، حتی بدگویی و ناسزا گویی برخی خلفای اموی نسبت به پیامبر  
(ص) و یا سکوت برخی از آنها یا کارگزاران آنها در این مورد نیز ، غیر قابل  
قبول و غیر قابل توجیه است ( همان ، صص ۲۲ تا ۲۴) .

با این اوصاف انتظار داشتن از صاحبشان این افکار برای حفظ سنت ، تدوین ،  
حدیث و تکریم پیامبر (ص) و عترت ، آیا انتظاری به جا می نماید ؟

۵. نتیجه گیری : در پایان بحث نتیجه گیری کوتاهی لازم است . بیان نتایج زیر  
سودمند می دانم :

۵/۱ . عمدی بودن سنت ستیزی : براساس بررسی های انجام گرفته ، باید سنت  
ستیزی را عمدی بدانیم ، نه اتفاقی و بی مقدمه . کاری که از دوران حیات  
پیامبر (ص) آغاز شد و حتی طرح ترور ایشان را نیز در برداشت و به همایش  
سقیفه پس از حیات ایشان و اقدامات بعدی انجامید ، کاری بی برنامه نبود.  
اقدامی کاملا طراحی و حساب شده بود و این نکته ما را متقاعد می کند تا  
طراحان و مجریان این سیاست را مجرمانی بدانیم که مجازات بسیار سنگینی را  
استحقاق داشته و دارند .

۵/۲ . ناکام ماندن به اندیشان : علیرغم تمام دشمنی ها با خدا و پیامبرش ،  
سنت ستیزان در دراز مدت ناکام ماندند . گرچه مسیر رهبری را عوض کرده به  
موفقیت های دیگری نیز در کوتاه مدت رسیدند . لیکن از آنجا که به تعبیر  
پیامبر اسلام (ص) سنت همسنگ و مانند قرآن بود ، همان گونه که دست  
نیرومند حق قرآن را حفظ کرد ، سنت را نیز به لطف و قدرتش حفظ کرد تا  
حدی که امروز ما شاهد وجود جوامع حدیثی گسترده و گوناگون از اهل بیت  
(ع) هستیم .

۵/۳ . خنثی شدن و ماندگار نبودن سیاست سنت ستیزی : عترت پیامبر (ص) و  
شیعیان راستین آنان از زمان حیات خود پیامبر (ص) به خنثی سازی سیاست

یاد شده پرداختند و پس از رحلت ایشان نیز بی اعتنا به سخت گیری ها و تحریم خلفا به طور جدی کار خویش را دنبال کردند . در زمان خلافت امیر المومنین (ع) نیز آن سیاست رسماً از میان رفت و بالاخره تا اواخر قرن اول هجری تا زمان « عمر بن عبد العزیز » خلیفه اموی ، آن سیاست بیشتر دوام نیاورد و توسط او رسماً ملغی شد و پس از آن بود که در میان عالمان اهل سنت نیز کار جمع آوری و تدوین حدیث پیگیری شد ( « تدوین السنه الشریفه » صص ۱۳۰ به بعد و صص ۴۲۳ و بعد ) .

نتیجه ای که از این سرگذشت و سرنوشت می توان گرفت ، غیر طبیعی و باطل بودن حرکت سنت ستیزی است و گرنه با چنان سرنوشت و شکستی روبرو نمی شد .

#### منابع :

- آمدی ، علی بن محمد ، « الاحکام فی اصول الاحکام » ، درالکتاب العربی ، بیروت ، ۱۴۰۶ ق .

- آیتی ، محمد ابراهیم ، « ترجمه تاریخ یعقوبی » ، بنگاه ترجمه و نشر کتاب ، تهران ، ۱۳۵۶ ش .

- ابن ابی الحدید معتزلی ، « شرح نهج البلاغه » ، داراحیاء الکتب العربیه ، بی جا ، ۱۳۸۵ ق .

- ابن حزم ، احمد بن سعيد « المحلى » ، دار الافاق الجديده ، بيروت ، بى تا .
- ابوريه « اضواء على السنه المحمديه » ، مؤسسه العلمى ، بيروت ، بى تا .
- ابو زهو ، محمد محمد ، « الحديث و المحدثون » ، دارالكتاب العربى ، بيروت ١٤٠٤ ق .
- ابن عبد ربه اندلسى « العقد الفريد » ، دارالكتاب العربى ، بيروت ، بى تا .
- ابن كثير ، « البدايه و النهايه » ، دارالفكر ، بيروت ، ١٣٩٨ ق .
- ابو شهبه ، « دفاع عن السنه » ، دارالجيل ، بيروت ، ١٤١١ ق .
- ابو شهبه « الاسرائيليات و الموضوعات » ، دارالجيل ، بيروت ، ١٤١٣ ق .
- امينى ، عبدالحسين احمد « الغدير » ، دارالكتاب العربى ، بيروت ، بى تا .
- ابن نعيم اصفهانى « ذكراخبار اصفهان » انتشارات جهان ، تهران ، ١٩٣١ م .
- ابن هشام « السيره النبويه » ، دار احياء التراث العربى ، بيروت ، بى تا .
- تسترى ، محمد تقى « بهج الصباغه فى شرح نهج البلاغه » ، أمير كبير ، تهران ، ١٣٧٢ ش .
- جاحظ ، عمر و بن بحر ، « رسائل جاحظ » ، دارالحداثه ، بيروت ، ١٩٩٨ م .
- حسينى جلالى ، محمد رضا « تدوين السنه الشريفه » ، دفتر تبليغات اسلامى ، قم ، ١٣٧٦ ش .
- حلبى ، على بن برهان الدين ، « السيره الحلبيه » ، داراحياء التراث العربى ، بيروت ، بى تا .

- حلی ، علامه « کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد » جامعه مدرسین ، قم ، ۱۴۰۷ ق .

- حنبل ، احمد « مسند » ، دارالفکر ، بی جا ، بی تا .

- خطیب بغدادی ، « شرف اصحاب الحدیث » ، دانشگاه آنقره ، بی جا ، بی تا .

- خطیب بغدادی ، « تقیید العلم » در احیاء السنه النبویه ، بی جا ، ۱۹۷۴ م .

- دیار بکری ، « تاریخ الخمیس » ، نشر شعبان ، بیروت ، بی تا .

- دینوری ، ابن قتیبه ، « تاویل مختلف الحدیث » ، دارالکتب العلمیه ، بیروت ، بی تا .

- ذهبی ، شمس الدین « تذکر الحفاظ » ، دارالکتب العلمیه ، بیروت ، بی تا .

- سیوطی ، جلال الدین ، « الدر المنثور » ، دارالفکر ، بیروت ، ۱۴۰۳ ق .

- سیوطی ، جلال الدین ، « الالی المصنوعه » ، دارالکتب العلمیه ، بیروت ، ۱۴۱۷ ق .

- سجستانی ، دبو داوود ، « سنن ابی داوود » ، دارالفکر ، بی جا ، بی تا .

- شهیدی ، جعفر ، « قیام حسین (ع) » دفتر نشر فرهنگ اسلامی ، تهران ، ۱۳۶۶ ش .

- شهیدی ، جعفر « تاریخ تحلیلی اسلام » ، مرکز نشر دانشگاهی ، تهران ، ۱۳۶۲ ش .

– شهرستانی ، علی ، « منع تدوين الحديث » ، مؤسسه امام علی (ع) ، بی جا ، ۱۴۱۸ ق .

– عتر ، نور الدين ، « منهج النقد في علوم الحديث » ، دارالفكر ، دمشق ، ۱۴۰۱ ق .

– عبدالبر ، ابی عمر ، « جامع بيان العلم وفضله » ، دار ابن جوزی ، عربستان ، ۱۴۱۶ ق .

– الکتانی ، عبدالکبیر ، « التراتیب الاداریه » ، بی نا ، بی جا ، بی تا .  
– مرتضی ، جعفر ، « المدخل لدراسه السیره النبویه » ، دار السیره ، بیروت ، بی تا .

– مجلسی ، محمد باقر « بحار الانوار » دار الرضا ، بیروت ، بی تا .  
– مقدسی ، محمد بن احمد « احسن التقاسیم فی معرفیه الاقالیم » ، شرکت مولفان و مترجمان ، تهران ، ۱۳۶۱ ش .

– مظفر ، محمد رضا ، « اصول الفقه » ، نشر المعارف الاسلامیه ، تهران ، ۱۳۸۶ ق .

– نمیری ، ابن شبه « تاریخ المدینه المنوره » ، دار التراث ، بیروت ، ۱۴۱۰ ق .  
– نیشابوری ، حاکم « المستدرک علی الصحیحین » دار المعرفه ، بیروت ، بی تا .

– للهندي ، علاء الدين « كنز العمال » ، مؤسسه الرساله ، بیروت ، ۱۴۰۹ ق .

- الهيثمي ، حافظ نور الدين ، «مجمع الزوائد و منبع الفوائد» ، دار الكتاب

العربي ، بيروت ، ١٤٠٢ ق.